

سرمقاله

شورش بر حق است!

"امروز در ایران، استثنای چنان ابعاد وحشتناکی به خود گرفته و کارگران در چنان فقر و مصیبت هائی گرفتار آمده اند که از جنبه هائی حتی می توان گفت وضع آن ها از هم طبقه ای های خود در قرن ۱۸ نیز بدتر است. از طرف دیگر سلطه یک دیکتاتوری عنان گسیخته که به مراتب وحشیانه تر و عریان تر عمل می نماید، کماکان بر فضای جامعه ایران حاکم می باشد. ... کارگران شریف ایران در مقابل ستم ها و مظلّم ناشی از سیستم سرمایه داری وابسته و برای رهائی از چنگال شرایط دهشتناکی که سرمایه داران و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای آنان بوجود آورده است، هیچ راهی جز مبارزه و پی گیری رزم های دلاورانه خود بر علیه سیستم سرمایه داری و قطع نفوذ امپریالیسم در ایران ندارند."

صفحه ۲

ملاحظات درباره سازمانیابی طبقه کارگر در ایران

متن سخنرانی رفیق پولاد در "پالتاک"

صفحه ۵

در این شماره می خوانید:

۹ اول ماه مه ؛ روز جهانی طبقه کارگر

۱۱ دعوای دول امپریالیستی در عراق بر سر چیست؟

دوستان صدام

۱۲ قراردادهای بازسازی را از آن خود می کنند!

۱۳ طبقه ، اقتصاد و دومین انتفاضه

۱۸ آمریکای لاتین و ورشکستگی نظام امپریالیستی

۲۰ به یاد شهدای کارگر چریک‌های فدایی خلق ایران

۲۱ اعلامیه ها و بیانیه ها

۲۶ مارکسیسم به زبان مارکس

۲۸ مادر سنجری درگذشت!

"پاریس کارگران و کمون اش .

به عنوان پیام آور پرشکوه

جامعه ای نوین .

برای همیشه

گرامی خواهد ماند.

خاطره شهیدان کمون پاریس .

در قلب بزرگ طبقه کارگر

زنده و باقی است."

کارل مارکس



شورش بر حق است!

قانون کار ارتجاعی خویش که به هر حال در روی کاغذ حقی برای کارگران قائل شده، شرایط وخامت بار جدیدی برای کارگران و زحمت کشان بوجود آورده است. تعطیلی کارخانجات و واحد های تولیدی گوناگون، اخراج های پی در پی در شرایط فقدان بیمه بیکاری برای اکثریت کارگران، عدم پرداخت حقوق کارگران به مدت طولانی (آنجا نیز که دستمزدی به کارگر پرداخت می شود، میزان آن چنان است که به هیچوجه متناسب با هزینه های زندگی و تورم موجود نیست) و..... عملاً باعث شده اند که خانواده های کارگری قادر به تامین یک زندگی بخور و نمیر نیز نباشند. فرزندان کارگران از تحصیل باز می مانند، فقدان بهداشت، دوا و درمان و هزاران نابسامانی و مصیبت، زندگی آن ها را تهدید می کند و نتیجه همه این ها در یک پروسه نه چندان طولانی تلاشی خانواده های کارگری است. امروز این تلاشی با چنان گستردگی و شدت در جامعه ما جریان دارد که خود به یک معضل بزرگ اجتماعی تبدیل شده است. حاصل تلاشی خانواده های کارگر و زحمتکش، بوجود آمدن پدیده های بسیار درد آوری است که ما در جامعه خود شاهد آن ها هستیم: پدیده کودکان

خیابانی، دختران فراری، زنان تن فروش در ابعادی بسیار گسترده و این پدیده های نوظهور که قلب هر انسان ستمدیده و آزاده ای را می فشارد و خانم ها و آقایان "محترم" هم از وجودشان که شهر را "بد منظره" ساخته، شاک می باشند (!) نتیجه همان پروسه ای است که آغاز آن را باید در استعمار وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران و در شدت یابی این استعمار در دهه اخیر تحت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی مشاهده نمود.

کارگران شریف ایران در مقابل ستم ها و مظالم ناشی از سیستم سرمایه داری وابسته و برای رهایی از چنگال شرایط دهشتناکی که سرمایه داران و رژیم وابسته به

امپریالیسم جمهوری اسلامی برای آنان بوجود آورده است، هیچ راهی جز مبارزه و پی گیری رزم های دلاورانه خود بر علیه سیستم سرمایه داری و قطع نفوذ امپریالیسم در ایران ندارند. زمانی، انگلس این دوست واقعی و آموزگار کارگران جهان که وضع طبقه کارگر در انگلیس را توضیح و تشریح می کرد، در رابطه با شرایط ذلت بار کار و زندگی کارگران بریتانیا (در قرن ۱۹) جمله ای به این مضمون بیان نمود: کارگران بریتانیا تنها با شوریدن بر علیه وضع موجود است که می توانند از حیثیت و شرافت خود دفاع نموده و زندگی خود را نجات دهند. این حقیقتی است که امروز با توجه به شرایط بسیار ذلت بار کارگران ما، در مورد آن ها صادق است. درست به همان صورتی که انگلس گفت، واقعاً تنها راه نجات کارگران ایران شوریدن بر علیه وضع موجود است. البته باید اذعان داشت که کارگران مبارز و شریف ایران مدت هاست که با پی گیری مبارزات خود بر علیه سرمایه داران و دولت (هر چند عمدتاً برای تحقق خواست های اقتصادی خویش) بر علیه وضع موجود بپا خاسته و علیرغم تمام خطراتی که آنها را (از طرف رژیم) تهدید می کند، و علیرغم همه تمهیدات و موانع شرایط خفقان بار حاکم، لحظه ای از پای ننشسته اند. مبارزات کارگران جان به لب رسیده بهشهر یکی از نمونه های رزم کارگران رنج دیده و قهرمان ما در این راستا است. به یاد داشته

"در کارخانه ها، هر جا که عرصه فروش نیروی کار است - چه دولتی و چه خصوصی، بهره کشی به بیشرمانه ترین شکل خود جریان دارد. کارگران عملاً از هرگونه تامین اجتماعی بی بهره اند آن ها در قرن هیجدهم به سر می برند و فقط این امتیاز را دارند که از سلطه پلیس قرن بیستم نیز برخوردارند." این سخنان را رفیق امیر پرویز پویان در مورد وضعیت کارگران ایران در دهه چهل، در جزوه خود "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" مطرح ساخته است. اما، امروز در قرن ۲۱، در مورد شرایط کار و زندگی کارگران ایران چه باید گفت؟! آیا هنوز می توان شرایط آن ها را با کارگران اروپا در قرن ۱۸ مقایسه کرد؟ در مورد سلطه پلیس و شرایط دیکتاتوری و اختتاقی که سال های مدید با سرکوب مبارزات کارگران مانع از شکل گیری تشکل های کارگری گشته است، موضوع از چه قرار می باشد؟! مسلماً پاسخ این سئوالات برای همه کسانی که حتی اندک اطلاعی از شرایط دهشتناک و غیر قابل تحمل کار و زندگی کارگران در زیر سلطه جمهوری اسلامی دارند، روشن است. امروز در ایران، استعمار چنان ابعاد وحشتناکی به خود گرفته و کارگران در

چنان فقر و مصیبت هائی گرفتار آمده اند که از جنبه هائی حتی می توان گفت وضع آن ها از هم طبقه ای های خود در قرن ۱۸ نیز بدتر است. از طرف دیگر سلطه یک دیکتاتوری عنان گسیخته که به مراتب وحشیانه تر و عریان تر عمل می نماید، کماکان بر فضای جامعه ایران حاکم می باشد.

سیستم سرمایه داری ایران (سرمایه داری وابسته) که در دوره به اصطلاح رونق، زندگی فلاکت باری را به زحمت کشان تحمیل کرده بود، امروز در شرایطی که در چنبره بحرانی عظیم دست و پا می زند، زندگی کارگران را با چنان دهشت ها و شرایط غیر انسانی مواجه ساخته است که به راستی کلمات قادر به توصیف

آن نیستند. امروز، فقر و فلاکت در ایران بیداد می کند. به این امر حتی افراد متعلق به طبقات دارا نیز معترفند و در نشریات رژیم ساخته نیز از فقر و بدبختی کارگران و زحمتکشان بسیار می نویسند. آن ها حتی این موضوع را نیز تصدیق می کنند که عامل بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی کنونی ایران همانا فقر می باشد. اما نکته اصلی که استعمارگران و کوه اندیشان سیاسی متعلق به طبقات دارا هرگز مطرح نمی کنند این واقعیت است که اگر امروز فاصله های طبقاتی در ایران بسیار عظیم گشته - ثروتمند ها بسیار بسیار ثروتمند تر گشته و خانواده های کارگر و زحمتکش فقیر و فقیرتر شده اند- و فلاکت و بدبختی همه جا را فرا گرفته است، این به خاطر حاکمیت سیستم گندیده سرمایه داری در ایران است که در آن مثنی سرمایه دار در حالیکه از ثمره کار کارگران سودهای هنگفتی به جیب می زند، دستمزد های بسیار ناچیزی به این مولدین ثروت می پردازند و یا به برکت وجود یک رژیم دیکتاتور و جنایتکار حامی سرمایه داران، حتی در ازای کار کارگر، دستمزدی به او نمی پردازند و کارگران را بدون هیچگونه تضمین مالی از کار اخراج می نمایند.

بحران سیستم سرمایه داری وابسته همراه با سیاست های به غایت ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی، از جمله خصوصی سازی ها و خارج کردن کارگران از شمول بندهائی از

"حاصل تلاشی خانواده های کارگر و زحمتکش، بوجود آمدن پدیده های بسیار درد آوری است که ما در جامعه خود شاهد آن ها هستیم: پدیده کودکان خیابانی، دختران فراری، زنان تن فروش در ابعادی بسیار گسترده و این پدیده های نوظهور که قلب هر انسان ستمدیده و آزاده ای را می فشارد و خانم ها و آقایان "محترم" هم از وجودشان که شهر را "بد منظره" ساخته، شاک می باشند (!) نتیجه همان پروسه ایست که آغاز آن را باید در استعمار وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران و در شدت یابی این استعمار در دهه اخیر تحت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی مشاهده نمود."

افتادند. با گاز اشک آور به تجمع کارگران حمله کردند تا به این ترتیب مانع از ادامه مبارزات کارگران شوند.

اما، وحشیگری های نیروهای مسلح در مقابل کارگران بی دفاع تنها موجب نفرت باز هم بیشتر رنجدیدگان بهشهر از رژیم گشت. کارگران، مرعوب نیروهای سرکوبگر و دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی نشدند. آن ها با اعلام اینکه اگر به خواست هایشان پاسخ داده نشود، بهشهر به "خونین شهر" تبدیل خواهد شد، تا روز یکشنبه به دست اندر کاران فرصت دادند که به خواست های آنان رسیدگی کنند.

روز شنبه با دو واقعه سپری شد. از یک طرف تمامی دست اندر کاران رژیم در رابطه با امور کارگری از استان مازندران برای تشکیل جلسه ای فرا خوانده شدند تا برای مقابله با کارگران و خاموش کردن شعله مبارزات آنان چاره ای بجویند و از طرف دیگر کماکان نیروهای سرکوبگر به تجمع کارگران در بیرون از کارخانه حمله ور شده و به ضرب و شتم کارگران و توهین به آن ها پرداختند. مسلم است که دست اندر کاران رژیم حمایت خود از سرمایه داران زالو صفت را به صورت های مختلفی در مقابل کارگران توجیه می نمایند. در این مورد نیز، آن ها محدودیت های فروش اموال کارخانه برای باز پرداخت حقوق کارگران را دلیل اصلی عدم پرداخت حقوق کارگران عنوان نمودند.

روز یکشنبه فضای شهر کاملاً ملتهب بود. پافشاری کارگران رنجدیده برای دستیابی به خواست های خود و حمایت بی دریغ ستمدیدگان بهشهر و حومه از کارگران، سردمداران رژیم را شدیداً به وحشت انداخته بود. این وحشت و نگرانی علیرغم سانسور شدید مطبوعات باز از سخنان اسدی، رئیس کانون شوراهای اسلامی کار استان مازندران، کاملاً معلوم می باشد. وی در این روز طی گفتگو با خبرگزاری کار ایران-ایلنا- ضمن طرح این امر که "کارگران خواستار گرفتن کلیه مطالبات خود تا پایان سال ۸۱ هستند"، اقرار نمود که "هم اینک شهر در انتظار ساعات بعدی است که چه پیش خواهد آمد". همچنین او نگرانی خود از

تاثیرات مبارزات کارگران بر دیگر مردم شهر را این گونه بیان نمود: "تا این لحظه سوت سوم زده نشده (اشاره به ابتکار کارگران که به صدا در آمدن سوت سوم برای آن ها علامتی برای حرکت به سمت شهر بود)، اما، قطعاً آن ها حرکت خواهند کرد؛ بازار را تعطیل می کنند و مردم هم به جمعیت محدود آن ها افزوده می شود و جمعیت زیادی تشکیل می شود... پیش بینی ما این است که شبیه روز چهارشنبه که بالغ بر ۲۵ هزار نفر در تجمعی شرکت کردند و شهر چهره ملتهبی به خود گرفته بود، امروز نیز شهروندان دیگری به جمع کارگران بپیوندند."

تظاهرات متهورانه کارگران در روز دوشنبه وسعت هر چه بیشتری یافت. نه فقط مردم آگاه و مبارز بهشهر بلکه رنجدیدگان و ستمدیدگان از مناطق اطراف نیز خود را به بهشهر رسانده و به کارگران رزمده پیوستند. در این روز نیز تظاهر کنندگان با دادن شعارهایی بر علیه سردمداران رژیم - به خصوص امام جمعه، فرماندار و نماینده بهشهر در مجلس - نفرت خود از رژیم جمهوری اسلامی را فریاد زدند؛ به این ترتیب آن ها در عین حال در مقابل مدافعین دروغین کارگران در "کانون شوراهای اسلامی" و غیره که می کوشند صرفاً فلان کارفرمای منفرد و یا فلان سیاست نادرست را مسئول مصائب و نابسامانی های زندگی کارگران جلوه دهند، آگاهی والای سیاسی خود را به نمایش گذاشته و نشان دادند که آنها

باشیم که فقدان هرگونه تشکل کارگری در ایران که خود در اساس محصول تسلط سال های طولانی حاکمیت دیکتاتوری در جامعه ماست، نه تنها مانع بزرگی در جهت رشد و گسترش مبارزات کارگری است بلکه در فقدان چنان تشکل هائی، کارگران از قدرت لازم برای مقابله با سرمایه داران و دولت بر خوردار نیستند. با به حساب آوردن چنین فاکتوری باید عظمت مبارزات کارگران بهشهر را بررسی نمود که در شرایط دیکتاتوری و در عدم برخورداری از حتی یک تشکل صنفی، با ابتکارات انقلابی خود موفق به سازماندهی مبارزات خویش گشته و با جلب حمایت معنوی و مادی توده های ستمدیده شهر، موفق شدند به مدت حداقل ده روز ارکان جمهوری اسلامی را در این شهر به لرزه در آورند. در اینجا، با درج گزارشی از مبارزات قهرمانه کارگران چیت سازی بهشهر، سخنان فوق را به پایان می بریم.

کارگران بهشهر از پای ننشسته اند.

سخن از مبارزات واقعاً قهرمانانه است. سخن از مبارزات کارگران انقلابی است که علیرغم شرایط وحشتناک سرکوب، در شرایطی که بساط دار و شکنجه های جهنمی جمهوری اسلامی در همه جا گسترده است، در شرایطی که مزدوران جنایتکار این رژیم با قساوت و بی شرمی هرچه تمامتر هر مبارزه ای را به خون و آتش می کشند، بپا خاسته و با خستگی ناپذیری قابل تحسینی مبارزه می کنند.

کارگران و مردم ستمدیده بهشهر هنوز خاطره مبارزات شجاعانه سال گذشته کارگران چیت سازی را بیاد دارند و فراموش نکرده اند که نیروهای انتظامی رژیم با چه وحشیگری به صف کارگران مبارز، که تنها خواهان دریافت دستمزدهای به تعویق افتاده خود بودند، حمله کردند که نتیجه حملات آن ها در یک مورد به کشته شدن یک کارگر و زخمی شدن و آسیب دیدن تعداد دیگری از کارگران منجر شد.

با آغاز سال جدید کارگران قهرمان چیت سازی، مبارزات خود را برای تحقق خواست هایشان پی گرفتند.

خواست آن ها عمدتاً دریافت ۲۵ ماه حقوق عقب افتاده و همچنین مبالغی از دستمزدشان می باشد که به صورت عیدی به آن ها پرداخت می شد و از ۵ سال پیش پرداخت نشده است. امسال اولین تظاهرات بزرگ کارگران در اواخر فروردین ماه (چهارشنبه ۲۷ فروردین) آغاز شد. در این روز کارگران خشمگین که جانشان از مظالم بی حد و حصر سرمایه داران و رژیم حامی آن ها، جمهوری اسلامی، به لب رسیده است، به همراه مردم زحمتکش و ستمدیده بهشهر به صورت جمعیت بزرگی (اسدی، رئیس کانون شوراهای اسلامی، تعداد تظاهر کنندگان را "بالغ بر ۲۵ هزار نفر" ذکر نمود که مسلماً رقم واقعی بیشتر از آن بود) در خیابان های اصلی شهر به راه افتادند. این راه پیمائی حتی خانواده های متوسط و نیمه مرفه را نیز تحت تاثیر قرار داده و حمایت آنان را نیز جلب نمود. در این روز رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، این ارگان سیادت طبقه سرمایه دار، کماکان به جای پاسخ گوئی به خواست کارگران، به نیروهای مسلح خود متوسل شد و آن ها را برای سرکوب مبارزات کارگران به سراغ آن ها فرستاد. حتی از شهر های دیگر نیز مزدوران "ضد شورش" در ۵ اتوبوس برای مقابله با کارگران، فرستاده شدند. همه این نیروهای مزدور خدمت گزار استثمارگران و انگل های اجتماع، با وحشی گری هر چه تمامتر به صف تظاهرات حمله کردند. با باتون و وسایل ضربتی دیگر به جان مردم - از کودک گرفته تا پیرمرد و پیرزن -

می کنند که خود سرمایه داران رسماً آنرا پذیرفته بودند و حال آن را زیر پا گذاشته اند. آنها خواستار دستمزد های موعده شان میباشند. حداقل "حق"ی که سرمایه داران ماه ها و سال هاست آن را نپرداخته و خواهان پرداختش نیز نمی باشند. اما در واقعیت امر بین این "حق" و حق واقعی کارگران فاصله عظیمی وجود دارد. فاصله ای بین زمین تا آسمان. در واقعیت امر "این خود کارگران هستند که باید صاحب وسایل کار، مواد خام، کارخانه و ماشین آلات باشند". حق واقعی کارگران چنین است. آن روز که این حق واقعی برآورده شود، دیگر سود حاصل از کار کارگر به جیب سرمایه دار نرفته بلکه به صورت ثروت عمومی در خدمت کارگران و دیگر آحاد جامعه قرار خواهد گرفت. پس به امید روزی که زنگ کارخانه ها برای تحقق این هدف بزرگ به صدا در آید به پیش.



زنده باد رزم دلاوران

کارگران و زحمتکشان و خلق های سراسر ایران

دولت را به درستی حامی سرمایه داران می دانند و به ضرورت مبارزه سیاسی با رژیم برای تحقق خواسته های خود واقف هستند.

علیرغم همه تمهیدات "مسئولین" رژیم برای خفه کردن مبارزات کارگران قهرمان بهشهر، شعله های مبارزه همچنان پا برجاست. رژیم در وحشت از اوج گیری هرچه بیشتر این مبارزات می کوشد به هر طریق ممکن (از طریق سرکوب آشکار، بگیری و بند کارگران، ایجاد تفرقه در صفوف آنان، توسل به وعده های دروغین و فریب آن ها و غیره) سعی در مقابل آن ایجاد نماید. عدم پخش اخبار مبارزه و سانسور و تحریف خبرها با عنوان "رعایت حساسیت اوضاع از طرف رسانه ها" نیز در خدمت این امر قرار دارد. با توجه به این واقعیت آخرین خبر منتشر شده از نتیجه مبارزات کارگران (به تاریخ ۶ اردیبهشت - خبرگزاری کار ایران) حاکی از آن است که مصوبه ای از طرف استاندار، اداره کل کار و سازمان صنایع و معادن به تصویب هیئت دولت رسیده است که به گفته رئیس کانون شوراهای اسلامی کار مازندران "اگر جنبه اجرائی پیدا کند، جو شهر آرام خواهد شد". فرد مذکور در حالیکه ریاکارانه از محق بودن کارگران برای مطالبه دستمزدشان سخن می گفت اعلام کرده است که "ما نگران تممیم این اعتراضات بودیم...، اما باید تلاش کنیم تا به وجهه نظام لطمه ای وارد نشود" و اضافه نمود که بهشهر همچنان "مستعد ناآرامی" است.

به عنوان اشاره به بعضی از نکات قابل توجه مبارزات کارگران بهشهر می توان از چگونگی سازمان دهی این مبارزات و ابتکار کارگران صحبت نمود. کارگران بهشهر نیز که همچون سایر کارگران ایران به دلیل خفقان و حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی دراز مدت در ایران، از فقدان ابتدائی ترین تشکل های علنی کارگری در رنج می باشند، از سوت کارخانه جهت سازماندهی اعتراضات خود سود جستند (هر چند به نظر می رسد که به کار گرفتن چنین ابتکاری خود باید نشانگر وجود سطحی از روابط در بین کارگران باشد). سوت اول را کارگران جهت اخطار به جمع شدن به صدا درمی آورند. با سوت دوم، آن ها آمادگی خود را برای حرکت به سمت شهر اعلام می دارند و هنگامی که سوت سوم را بزنند این به معنی حرکت به سوی شهر می باشد. نکته دیگر اشاره به تمهیدی است که رژیم با تکیه بر خصوصی بودن کارخانه در مقابل اعتراضات کارگران به آن توسل جسته و با بهانه هائی از این قبیل که کارفرما یا مدیر کارخانه پول ها را برداشته و فرار کرده است و غیره، گریبان خود را از پاسخ گوئی به خواست های کارگران رها می سازد. این امر را باید یکی دیگر از فوائد "سیاست خصوصی سازی" ها (که در دوره خاتمی وسعت هر چه بیشتری یافته است) برای سرمایه داران و رژیم حامی آن ها (رژیم جمهوری اسلامی) دانست.

ماهیت یکی از تلاش های ضد کارگری سردمداران رژیم در مقابل کارگران بهشهر را می توان در این جمله ها دید: "نباید برای کارگران اینگونه جا بیفتد که با توسل به خشونت می شود حق خود را گرفت". واضح است که از نظر این مدافعین منافع سرمایه داران در ایران، حمله نیروهای انتظامی رژیم به تجمعات کارگری و حتی به قتل رساندن کارگران به معنی "توسل به خشونت" نیست ولی تجمع و اقدام به راه پیمائی از طرف کارگران باید با انگ توسل به خشونت تقبیح شود. واقعیت این است که کارگران برای رهائی از شرایط نکبت باری که سرمایه داران و رژیم حامی شان، جمهوری اسلامی، برای کارگران بوجود آورده اند، هیچ راهی جز مبارزه در مقابل خود ندارند که در موارد زیادی با برخورد وحشیانه نیروهای "ضد شورش" و یا نیروهای انتظامی، واقعا به خشونت کشیده می شود.

کارگران بهشهر همانند بسیاری از کارگران مبارز ایران در شرایط کنونی "حق"ی را مطالبه

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی



ملاحظات در باره سازمانیابی طبقه کارگر ایران

آنچه که پیش روی دارید متن سخنرانی ای است با عنوان فوق که اخیراً توسط رفیق پولاد از سوی چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت گرامیداشت اول ماه مه؛ روز جهانی طبقه کارگر، در پالتاک ارائه گردید. پیام فدایی، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشهای جزئی، از صورت گفتار به نوشتار درآورده و در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

به واقع اینها خود گواهی است روشن بر آن شرایط غیر قابل تحملی که طبقه حاکمه برای کارگران ایجاد نموده است.

در چنین اوضاع و احوالی و در شرایط سلطه سرنیزه و وجود یک دیکتاتوری عنان گسیخته که هرگونه اعتراضی را وحشیانه سرکوب می کند و در شرایط وجود یک ارتش میلیونی ذخیره کار - خیل انبوه بیکاران - که قدرت مانور بزرگی در اختیار بورژوازی وابسته حاکم قرار داده است و به آنها امکان داده تا با تهدید به اخراج و جایگزینی کارگر اخراجی از صفوف سیل کارگران بیکار، قدرت اعتراض کارگران را تضعیف نمایند، باز هم شاهد مبارزات و اعتراضات کارگران هستیم. اعتراضاتی که گاه دولت و کارفرمایان را مجبور به عقب نشینی می سازد و در خیلی از موارد نیز به دلیل پراکندگی صفوف اعتراض کنندگان سرکوب می شود و یا اسیر وعده های دروغین کارگزاران رژیم می گردد. به واقع مبارزات و اعتراضات کارگری و نتایج آن در چنین شرایطی، در حالیکه از اوضاع طاقت فرسائی که بر محیط کار و زیست طبقه کارگر حاکم می باشد خبر می دهد از درد بزرگ دیگری نیز پرده بر می دارد و آن، پراکندگی صفوف کارگران و فقدان تشکل این طبقه می باشد. واقعیت این است که طبقه کارگر از فقدان تشکل های مستقل کارگری، از فقدان تشکل های توده ای پایدار و از فقدان یک سازمان رزمنده انقلابی در پیوند با طبقه در رنج است. و این واقعیتی است که از سوی همه فعالان جنبش کارگری و نه تنها این فعالان بلکه اکثر سازمانها و نیروهای سیاسی امر پذیرفته شده ای است جز آنها که تشکل های رژیم ساخته را به عنوان تشکل کارگری جا زده و به این ترتیب مشکل چگونگی سازمان یابی طبقه کارگر را به خیال خام خود برای همیشه حل کرده اند. و یا آنها

که اینجا و آنجا به خیابانها می ریزند و فریاد می زنند یا "ما را بکشید" و از این شرایط ذلت بار خلاص مان نمائید و یا حقوق معوقه مان را بازپس بدهید تا حداقل امکان باز تولید نیروی کار به تراج رفته مان مهیا گردد.

"واقعیت این است که طبقه کارگر از فقدان تشکل های مستقل کارگری، از فقدان تشکل های توده ای پایدار و از فقدان یک سازمان رزمنده انقلابی در پیوند با طبقه در رنج است. و این واقعیتی است که از سوی همه فعالان جنبش کارگری و نه تنها این فعالان بلکه اکثر سازمانها و نیروهای سیاسی امر پذیرفته شده ای است جز آنها که تشکل های رژیم ساخته را به عنوان تشکل کارگری جا زده و به این ترتیب مشکل چگونگی سازمان یابی طبقه کارگر را به خیال خام خود برای همیشه حل کرده اند. و یا آنها که خیال می کردند با اعلام موجودیت یک اتحادیه کارگری البته صرفاً بر روی کاغذ به این معضل پاسخ داده اند. همانطور که برخی از روشنفکران جدا از توده سالهاست که معضل حزب طراز نوین طبقه کارگر را به همین شکل و بر روی کاغذ حل کرده اند."

شرایط فلاکت بار زندگی و ابعاد عظیم ظلم و ستم کارفرمایان آنچنان عرصه را بر کارگران تنگ نموده که گاه برخی از آنها به خودزنی و خودکشی روی می آورند و شما در جریان ابعاد رو به رشد این معضل در صفوف کارگران قرار دارید و حتماً برای نمونه خبر خودکشی آن کارگر دردمند کرمانشاهی را شنیده اید که در اعتراض به اجحافات و بی توجهی های کارفرمایان و کارگزارانشان در مقابل اداره کار و امور اجتماعی کرمانشاه خودش را با نارنجک منفجر نمود.

با سلام به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه شرکت کرده اند، قبل از هر چیز اجازه بدهید که روز جهانی کارگر را به همه رفقا تبریک گفته و خاطره همه کارگرانی که جهت رهائی طبقه کارگر از نظام ظالمانه حاکم جان باخته اند را گرامی بدارم. گرچه ده روزی از اول ماه مه روز همبستگی جهانی طبقه کارگر می گذرد اما امیدوارم که این تبریک با تأخیر را از من بپذیرید. به امید روزی که طبقه کارگر رزمنده ایران جشن اول ماه مه را در شرایطی آزاد و دمکراتیک برگزار کند. در شرایطی که امواج خروشان مبارزه کارگران و بقیه توده های ستمدیده سلطه سرمایه داری وابسته را در سراسر ایران درهم شکسته و به کارگران امکان دهد که جهت نابودی همیشگی ریشه ظلم و ستم طبقاتی، مبارزات خودشان را جهت رسیدن به کمونیسم به پیش ببرند.

همانطور که می دانید امسال کارگران ایران در شرایطی اول ماه مه را جشن گرفتند که ما از یک سو شاهد اوج گیری اعتراضات کارگری هستیم و می بینیم که چگونه کارگران جهت دستیابی به مطالبات برحق شان به صدها اعتصاب، تحصن و تظاهرات راه بندان متوسل شده اند که یکی از برجسته ترین نمونه هایش مبارزات قهرمانانه کارگران چیت سازی بهشهر می باشد که بیش از ده روز سلطه جمهوری اسلامی در این شهر را به لرزه درآورد. از سوی دیگر شاهد تعرض هر چه وحشیانه تر بورژوازی وابسته حاکم به حقوق کارگران می باشیم. که با بشرمی تمام می کوشد همین زندگی بخور و نمیر کارگران را نیز محدودتر سازد. بواقع در شرایط دیکتاتوری حاکم نفس اوج گیری مبارزات طبقه کارگر خود حکایت از آن شرایط دهشتناکی می کند که طبقه حاکم برای کارگران ایجاد نموده است. کارگرانی که آنچنان تحت ظلم و ستم سرمایه داران کارد به استخوانشان رسیده

که خیال می کردند با اعلام موجودیت یک اتحادیه کارگری البته صرفاً بر روی کاغذ به این معضل پاسخ داده اند. همانطور که برخی از روشنفکران جدا از توده سالهاست که معضل حزب طراز نوین طبقه کارگر را به همین شکل و بر روی کاغذ حل کرده اند.

همانطور که می دانید بحث امشب ما در باره سازمان یابی طبقه کارگر می باشد. و این مسئله ای است که همواره مورد بحث نیروهای کمونیست و فعالان جنبش کارگری بوده و هنوز هم هست. روشن است که چه بدلیل تاریخ طولانی این بحث ها و چه بدلیل تنوع نیروهای شرکت کننده در این مباحثات ما شاهد ایده های مختلفی بوده و هستیم که امکان پرداختن به همه آنها در این فرصت نیست. بنابر این در اینجا تنها بطور اجمال به معرفی بعضی از این ایده ها در رابطه با تشکل های صنفی طبقه کارگر می پردازم و بحث در مورد هر موضوع دیگری در این زمینه را به قسمت بعدی یعنی قسمت پرسش و پاسخ موکول می کنم.

اجازه بدهید که قبل از هر چیز به نظری بپردازم که نهادهای رژیم ساخته در محیط های کارگری را تشکل کارگری قلمداد نموده و حکم فعالیت در این نهادها را می دهد. مدافعین این دیدگاه می گویند هر کجا کارگران هستند نیروهای پیشرو نیز باید حضور یابند و جهت اثبات سخن خود حتی به لنین هم استناد می کنند که گفته است باید در ارتجاعی ترین اتحادیه ها و جمعیت ها نیز کار کرد. اما استناد به این اصل درست در این مورد کاملاً نادرست است و اساساً حاصل یک تحریف آشکار می باشد. چرا که لنین تأکید داشت باید در آن اتحادیه ها و جمعیت هایی که به هر حال پروولترها و نیمه پروولترها را در خود جمع کرده ولو اینکه ارتجاعی باشند کار کرد تا ضمن کمک به کارگران ناآگاه آنان را از زیر سیطره تبلیغات چنین اتحادیه ها و جمعیت هایی خلاص کرد. در حالیکه شوراهای اسلامی کار و انجمن های اسلامی و خانه کارگر جمهوری اسلامی اساساً نهادهای امنیتی می باشند که مورد بی توجهی و تحریم کارگران قرار دارند. و اساساً کارگران در چنین نهادهایی متشکل نشده اند که بشود جهت آگاه کردن آنها و رها سازیشان از زیر تبلیغات چنین تشکل هایی حکم کار در چنین نهادهایی را داد. تجربه نشان داده است که حتی آنجا که الزامات کار ، در کارخانه ای

کارگری را مجبور می سازد تا به چنین نهادهایی مراجعه نماید ، تفکر غالب این است که رجوع به چنین نهادهایی همانند رجوع هر کارگر و کارمندی به بخش های حراست و حفاظت و ادارات امنیتی رژیم می باشد. در نتیجه چنین نهادهای سرکوبگری را نهادهای کارگری تلقی کردن و رهنمود یا حکم کار در آنها را دادن در واقعیت هیچ معنایی ندارد جز فرستادن کارگران و از جمله کارگران پیشرو به صفوف "سربازان گمنام امام زمان" و بی اعتبار کردن آنها در محیط های کارگری. بنابر این از آنجا که تشکل های دولتی موجود به هیچ رو تشکل های کارگری مستقل و واقعی نبوده و نیستند چنین تفکری از بنیان نادرست است. اساساً تشکلی که با صفت اسلامی تعریف شود نمی تواند تشکل همه کارگرانی تلقی شود که با ایده ها، مذاهب مختلف و یا عدم اعتقاد به هر مذهبی در زیر یک سقف کار می کنند. به واقع این تشکل ها نه حتی تشکل های زرد بلکه تشکل های سیاه و ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی می باشند. و این واقعیتی است که طبقه کارگر نه تنها در جریان بیش از دو دهه سلطه جمهوری اسلامی و تجربه عملکرد نهادهای ضد کارگری رژیم در محیط های کارگری کاملاً به آن دست یافته است بلکه کارگران قدیمی تر نیز که تجربه دوران شاه مزدور را دارند حتماً به یاد دارند که سندیکاهای شاهانه نیز جز بخشی از ساواک شاه که وظیفه اش کنترل طبقه کارگر بود معنائی نداشتند. کارگران قدیمی و فعالین جنبش کارگری حتماً به یاد دارند که در جریان قیام وقتی که مردم به مراکز ساواک حمله کردند و برخی از اسناد ساواک بدستشان افتاد روشن شد که همه مسئولین سازمان کارگران "شاه ساخته" در تهران و شهرستانها عضو یا همکار ساواک بوده اند. در این میان به خصوص اسنادی که از ساواک شیراز بدست مردم افتاد بسیار گویا بود.

واقعیت این است که چه آن زمان و چه امروز تشکل های مزبور نه تشکل های کارگری بلکه ابزارهای سلطه رژیم در صفوف کارگران و نهادهایی مطلقاً ضد کارگری بوده و هستند که اساساً جهت جلوگیری از شکل گیری تشکلات مستقل کارگران سازمان یافته اند. نگاهی به چگونگی شکل گیری و قوانین حاکم بر این ارگانها و عملکرد تاکنونی شان خود گویای همین واقعیت می باشد.

در جریان انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و پس از قیام بهمن ماه و در اوضاع و احوالی که قدرت حاکم هنوز پایه های سلطه خود را محکم نکرده بود یکسری تشکلات خودجوش کارگری از جمله یک نوع شوراهای صنفی شکل گرفتند و همچنین خانه کارگر بوجود آمد که در عمل مرکزی شد جهت تجمع کارگران و تماس سازمانهای انقلابی یا کارگران. در همین جا اجازه بدهید که یاد یکی از چهره های فعال خانه کارگر، کارگر آگاه رفیق اسد رفیعیان یکی از اعضای چریکهای فدائی خلق در آن زمان که بعدها بوسیله مزدوران جمهوری اسلامی به شهادت رسید را گرامی بدارم. همانطور که می دانید سردمداران جمهوری اسلامی بتدریج جهت حفظ پایه های سلطه خود حمله به دستاوردهای قیام بهمن را شروع کردند و به همین دلیل هم خانه کارگر آماج حمله قرار گرفت و شوراهای صنفی کارگران سرکوب و شوراهای اسلامی جایگزین آنها شدند. به این ترتیب تشکل های رژیم ساخته جهت مقابله با کمونیستها و کارگران پیشرو و خلع سلاح طبقه کارگر شکل گرفتند.

نگاهی به مرام نامه خانه کارگر خود مؤید ماهیت ضد کارگری آن می باشد، در این مرام نامه آمده است که "به منظور نیل به اهداف والای اسلام ناب محمدی خانه کارگر به عنوان یک تشکیلات معتقد به ولایت فقیه و ملتزم به قانون اساسی" شکل گرفته است. شوراهای اسلامی هم که در سال ۶۳ قانون شان تصویب شد ، طبق قانون وظیفه شان "همکاری با مدیریت" می باشد و شرط عضویت در آنها "التزام عملی به اسلام، ولایت فقیه و وفاداری به قانون اساسی" ذکر شده. و تأکید شده که کسانی حق شرکت در چنین شوراهایی را دارند که "گرایش به احزاب و گروههای غیر قانونی" نداشته باشند. به این ترتیب این تشکل های قانونی ، قانوناً ماهیتی ضد کارگری دارند و به همین دلیل هم کارگران مبارز به کسانی که بیش از اندازه به چنین نهادهایی رفت و آمد می کنند به چشم خوبی نگاه نمی کنند چه رسد به کسانی که رهنمود فعالیت در چنین نهادهایی را ارائه میدهند.

نکته دیگری که مایلیم در این بحث به آن اشاره کنم ایده ای است که در حالی که بر ضرورت تشکل های مستقل کارگری تأکید دارد، اما مدعی است که

یکسری التزامات اقتصادی و نه صرفاً برخی ملاحظات سیاسی بورژوازی ایران را مجبور ساخته در جهت شکل گیری چنین تشکل هایی اقدام نماید. این تفکر به کسانی که به دنبال تحولات سیاسی اخیر در ایران و به اصطلاح "حماسه دوم خرداد" مدعی اند که بعد از یک عمر دارند "حق اتحادیه" را در ایران به کارگران می دهند تشریح می زند که این آنها نیستند که دارند این حق را می دهند بلکه یکسری الزامات اقتصادی است که بورژوازی ایران را مجبور به تن دادن به این واقعیت کرده است. یعنی به حق اتحادیه تن داده است. این تفکر مدعی است که زیر سلطه جمهوری اسلامی شرایط شکل گیری تشکل مستقل کارگری در حال بوجود آمدن است. بقول ایرج آذرین، یکی از مدافعین این نظر، چرا که: "صنعت ایران و صاحبان صنایع ایران اکنون به تشکل های کارگری احتیاج دارند" و این یک "نیاز پایه ای" برای آنهاست چرا که وجود چنین تشکل هایی مثلاً باعث بالا رفتن بهره وری کار می گردد. این گرایش با توجه به آنچه

از آن به نام "جنبش اصلاحات" نام می برد معتقد است که این جنبش حاصل تحولات جهانی سرمایه داری و آنچه "جهان گستری" نامیده شده می باشد. از این نظر با توجه به ضرورت ادغام بازار ایران در بازارهای جهانی صاحبان صنایع ایران در تلاش اند تا در قدرت سیاسی دخیل شوند به همین دلیل هم جنبش اصلاحات جنبش طبقه بورژوازی ایران جهت سهیم شدن در قدرت سیاسی می باشد. بورژوازی ای که بقول اینها "واقعاً به نوعی تشکل های مستقل کارگری نیاز دارد".

ذهنی بودن و نادرستی این ایده ها آنقدر آشکار است که از هر زاویه ای به آن بپردازیم نادرستی اش عیان می شود اما از آنجا که بحث ما بر سر سازمان یابی طبقه کارگر است ما فعلاً تنها روی این موضوع متمرکز می شویم که این گرایش مدعی است بورژوازی ایران در تلاش است تا تشکل های مستقل کارگری شکل بگیرند. نگاهی به سیر رویدادها در ایران و نگاهی به سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به عنوان نماینده بورژوازی وابسته ایران اما نشان می دهد که بر عکس این نظر، بورژوازی ایران به هر وسیله ای متوسل می شود تا از شکل گیری تشکل های مستقل کارگری جلوگیری نماید. و اتفاقاً

در سرکوب جنبش کارگری و در عدم اجازه به شکل گیری تشکل های مستقل همه جناح های طبقه حاکمه هم صدا و هم آوازند.

در شرایطی که سالهاست بورژوازی وابسته ایران قدرت سیاسی را قبضه کرده، سخن گفتن از تلاش این بورژوازی جهت سهیم شدن در قدرت تنها نشان می دهد که حاملین این تفکر هیچ شناختی از واقعیت های جاری در ایران نداشته و به صرف مشاهده یکسری بحث ها در مطبوعات رژیم در باره "جامعه مدنی" و ضرورت شکل گیری نهادهای مدنی، حکم بر امکان پذیری شکل گیری تشکل های مستقل کارگری آنهم در شرایط سلطه جمهوری اسلامی میدهند. گرچه این افراد تأکید می کنند که نباید جنبش اصلاحات را با دوم خرداد یکی گرفت اما از قرار آنچه آنها را به چنین استنتاج هایی رهنمون ساخته اتفاقاً رشد تضادهای درونی هیات حاکمه و تبلیغات و فضا سازیهایی است که دنبال این مسئله و

"تجربه همه تلاش هایی که در زمینه ایجاد چنین تشکل هایی سازمان یافته ... بدرستی نشان میدهد که یکی از اصلی ترین عواملی که جلوی شکل گیری تشکل های مستقل کارگری را در ایران گرفته است قدرت دولتی و اختناق است که این قدرت ایجاد نموده است. واقعیت این است که تمامی کسانی که در مورد اشکال مختلف تشکل اقتصادی طبقه قلم فرسائی می کنند اتفاقاً به همین عامل بی توجه اند و هر کجا هم که خواسته اند به این عامل توجه کنند، شاهد بوده ایم که چگونه از این ادعاها با شرمساری عقب نشینی کرده اند."

به خصوص پس از دوم خرداد در صحنه سیاسی ایران رخ داده است. اما سیر رویدادها در این سالها به روشنی نشان داده است که اصلاح طلبی جمهوری اسلامی افسانه ای بیش نیست و این رژیم نه تنها اجازه شکل گیری هیچ گونه تشکل کارگری مستقل را نمی دهد بلکه به هر وسیله ای متوسل می شود تا همین حداقل روابطی هم که در حین اعتراضات کارگری در بین کارگران پیشرو شکل می گیرد را متلاشی نماید. به سرکوب کارگران پیشرو و آگاه که در اعتراضات سالهای اخیر رهبری مبارزات کارگران را بر عهده داشته نگاه کنید که چگونه در همه جا آنها آماج ضربات چاقو لباس شخصی ها و هدف حمله و دستگیری نیروهای انتظامی بوده اند.

مسئله بعدی که مایلیم در این بحث توجه شما عزیزان را به آن جلب کنم سنت نادرستی است که در صفوف

نیروهای مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر رایج گشته است. سالهاست که هر کس بنابه سلیقه اش شکلی از اشکال متنوع تشکل های کارگری را برای طبقه کارگر پیشنهاد می کند. از سندیکا و اتحادیه تا کمیته کارخانه و شورا مطرح می شوند بدون اینکه این اشکال را از عینت خود مبارزات طبقه کارگر کسب کرده باشند و بدون اینکه راههای مشخص این پیشنهادها را با روشنی و صراحت توضیح دهند. و تازه هنوز هیچ تشکلی شکل نگرفته کسانی بر سر ضرورت علنی یا مخفی بودن این تشکل ها و یا حتی ضرورت استقلال آنها از سازمانهای سیاسی به بحث می پردازند. اما اشکال همه این بحث ها این است که نیروهای پیشنهاد دهنده متوجه این واقعیت نیستند و یا به صلاح شان نیست که به آن توجه کنند که اساساً اشکال مشخص تشکل کارگران از دل مبارزات عینی خود طبقه بیرون می آید. و روشنفکران انقلابی نمی توانند بدون توجه به واقعیات عینی جنبش، در ذهن خود اشکالی را تعیین و آنرا به طبقه کارگر تحمیل نمایند. ممکن است در شرایطی مبارزات طبقه کارگر اتحادیه را به عنوان شکل اصلی تشکل اقتصادی طبقه کارگر الزامی سازد و در شرایط دیگری کمیته های کارخانه را. بواقع این روشنفکران انقلابی نیستند که شکل تشکل های اقتصادی طبقه کارگر را تعیین می کنند این عینت مبارزه کارگران است که تعیین می کند کدام شکل از تشکل با توجه به توازن قوای موجود امکان تحقق و بقا دارد.

برای مثال در انگلستان از پیش از سال ۱۸۲۴ که اتحادیه های کارگری قانونی شدند تاکنون همواره اتحادیه ها یکی از مهمترین تشکل های اقتصادی کارگران بوده اند در حالی که در اسپانیا و در دوره ای از سالهای سلطه فرانکو این کمیته های کارگری بودند که وسیعاً اشاعه یافتند. اینکه طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه جهت ایجاد شرایط بهتری برای زندگی و کار باید متشکل شود و اصولاً تشکل بهترین وسیله قدرتمند شدن طبقه است واقعیتی انکار ناپذیر است و اینکه تاریخ جنبش طبقه کارگر در سراسر جهان مملو از اشکال متنوع تشکل های کارگری است که هر یک بسته به شرایط شکل گرفته و نقش واقعی در پیشبرد مبارزات طبقه کارگر ایفا نمودند نیز امری غیر قابل چشم پوشی است. اما این اصول درست تنها

بنابر این با قاطعیت باید گفت برای شکل گیری تشکل های کارگری مستقل و توده ای و تداوم فعالیت آنها الزاماً باید در سد دیکتاتوری موجود شکاف انداخت و به مبارزه ای دامن زد که باعث تضعیف قدرت دولتی و در نتیجه امکان شکل گیری تشکل های کارگری می گردد.

در این جاست که روشنفکران کمونیست و انقلابی باید با شناخت این واقعیت که تجربیات تاریخی بارها آنرا به اثبات رسانده به این بیاندیشند که چگونه می توان در سد دیکتاتوری شکاف انداخت و امکان جاری شدن سیل مبارزه توده ای و شکل گیری تشکل های مستقل را مهیا ساخت. این معضلی واقعی است که در مقابل جنبش کارگری و کمونیستی قرار دارد و متأسفانه خیلی از کسانی که خود را وابسته به این جنبش می دانند سنتاً از پاسخگویی به این معضل اساسی می گریزند. در حالیکه تجربه نشان داده که تنها با اعمال قهر انقلابی است که امکان حفظ تشکل های کمونیستی و ادامه کاری آنها و در همان حال تضعیف دیکتاتوری و تسهیل شرایط جهت شکل گیری تشکل های مستقل کارگری و امکان ارتباط گیری این سازمانها با طبقه کارگر و پایان دادن به جدایی غم انگیز روشنفکران کمونیست از طبقه کارگر مهیا می گردد.

بدون شک تأکید بر این واقعیت و تمرکز تلاشها در این رابطه نه تنها از ارزش شکل های دیگر مبارزه و اشکال دیگر تشکل نمی کاهد بلکه برعکس بستری ایجاد می کند جهت کانالیزه شدن همه جویبارهای اعتراض بسوی هدف اصلی و ایجاد شرایط سرنگونی دشمن یعنی نظام سرمایه داری وابسته.

با سپاس از تک تک شما که با حوصله تمام با این صحبتها گوش کردید و به امید اینکه در بخش پرسش و پاسخ و در بستر برخورد تک تک رفقا این بحث غنای هرچه بیشتری یابد، برایتان پیروزی و موفقیت آرزو می کنم.

امکان شکل گیری تشکل های توده ای و مستقل از بین رفت، بنابر این تا جنگ جهانی دوم و هجوم متفقین به ایران و تبعید رضا شاه در سال ۱۳۲۰ ما شاهد شکل گیری و تداوم فعالیت چنین تشکل هایی نبودیم. از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای امریکایی ۲۸ مرداد در یک دوره ۱۲ ساله ما شاهد تضعیف قدرت دولتی و در نتیجه شاهد شکل گیری دوباره سندیکاها و اتحادیه های کارگری و از جمله شورای متحده کارگری وابسته به حزب توده بودیم. رشد جنبش کارگری در این سالها به آنجا رسید که در اول ماه مه، ۱۱ اردیبهشت، سال ۱۳۲۵ دهها هزار نفر به خیابانها ریخته و اول ماه مه روز کارگر را جشن گرفتند. اما با

”تجربه نشان داده که تنها با اعمال قهر انقلابی است که امکان حفظ تشکل های کمونیستی و ادامه کاری آنها و در همان حال تضعیف دیکتاتوری و تسهیل شرایط جهت شکل گیری تشکل های مستقل کارگری و امکان ارتباط گیری این سازمانها با طبقه کارگر و پایان دادن به جدایی غم انگیز روشنفکران کمونیست از طبقه کارگر مهیا می گردد.“

کودتای سال ۳۲ بار دیگر حکومت سرنیزه حاکم شد و دیگر از تشکل های کارگری خبری نبود و حتی فضای نسبتاً باز سیاسی سالهای ۳۹-۴۲ نیز، که با سرکوب ۱۵ خرداد سال ۴۲ پایان یافت، باعث شکل گیری توده ای چنین تشکل هایی نشد و این وضع ادامه یافت تا مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ و تضعیف دیکتاتوری شاه و سپس سرنگونی این رژیم. و در نتیجه گسترش موج وار تشکل های کارگری تا آنجا که بعد از قیام بهمین شاهد تشکیل نوعی شوراهای کارگری بودیم. فضای انقلابی این سالها، سرنگونی رژیم شاه و محکم نشدن پایه های رژیم جانشین، فضایی ایجاد کرد که شوراهای کارگری و خانه کارگر علناً شکل گرفتند و فعالیت می کردند و حتی به دعوت سازمان چریکهای فدائی خلق صدها هزار نفر در روز کارگر در تهران به خیابانها آمدند. این وضع با سرکوب سیستماتیک و خونین سال ۶۰ پایان یافت و از آن زمان تاکنون یعنی در طول بیش از دو دهه، استبداد خونین جمهوری اسلامی و اختناق و سرکوب بی سابقه شاهد وجود تشکل های مستقل کارگری و توده ای نبوده و نیستیم.

راهنمای حرکت کارگران و فعالان جنبش کارگری باید قرار گیرد و هیچ نیروی سیاسی حق ندارد انرژی انقلابی فعالان جنبش کارگری را با درگیر کردن آنها در بحثهای اسکولاستیکی حول طرح هایی که هیچ رابطه ای با واقعیت جنبش کارگری ندارند به هرز برد. از سوی دیگر تجربه همه تلاش هایی که در زمینه ایجاد چنین تشکل هایی سازمان یافته - و در اینجا من به تلاش هایی که بطور واقعی پیش برده شده اند اشاره می کنم و نه ادعاهای دروغین و در روی کاغذی که فاقد ارزش پاسخگویی است - بدرستی نشان می دهد که یکی از اصلی ترین عواملی که جلوی شکل گیری تشکل های مستقل کارگری را در

ایران گرفته است قدرت دولتی و اختناق است که این قدرت ایجاد نموده است. واقعیت این است که تمامی کسانی که در مورد اشکال مختلف تشکل اقتصادی طبقه قلم فرسائی می کنند اتفاقاً به همین عامل بی توجه اند و هر کجا هم که خواسته اند به این عامل توجه کنند، شاهد بوده ایم که چگونه از این ادعاها با شرمساری عقب نشینی کرده اند.

واقعیت این است که دیکتاتوری ذاتی سلطه سرمایه داری وابسته عامل اصلی پراکندگی صفوف طبقه کارگر و مانع اصلی عدم سازمان یابی این طبقه می باشد و هر راه حلی در این رابطه باید قبل از هر چیز پاسخگوی چگونگی غلبه بر این مانع بوده و این مانع اصلی را آماج حمله خود قرار دهد.

نگاهی به تاریخ طولانی سلطه دیکتاتوری در ایران و همچنین تاریخ جنبش کارگری به روشنی نشان می دهد که درست هر کجا این دیکتاتوری تضعیف یا شکاف برداشته امکان بروز و شکل گیری تشکل های توده ای و مستقل کارگری مهیا گردیده است. اجازه بدهید در پایان صحبت هایم به همین موضوع بپردازم.

اولین تشکل های کارگری ایران در دوران انقلاب مشروطیت شکل گرفتند و با کودتای انگلیسی رضا شاه، همه تشکل های مردمی از جمله سندیکاها کارگری و حزب کمونیست ایران سرکوب و نابود شدند. بدلیل سلطه دیکتاتوری سیاه رضا شاهی عملاً

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



اول ماه مه.

روز همبستگی جهانی کارگران گرامی باد!

که توانستند در محیط های کار نیز عملاً اعتراض خود بر علیه این جنگ ارتجاعی و سازمان دهندگان را به سرمایه داران زالو صفت و دولت های مدافع آنان نشان دادند. به این ترتیب بود که ۳۵ میلیون کارگر کشورهای اروپائی در ماه مارچ در یک اقدام متحدانه بر علیه سیاست حمله به عراق به مدت ۱۵ دقیقه دست از کار کشیدند؛ و یا در اسکاتلند، کارگران مبارز و آگاه حمل و نقل بنادر، در اعتراض به جنگ از حمل و نقل و بار زدن ادوات نظامی و تجهیزات ارسالی به منطقه جنگی خود داری کردند.

امروز در اول ماه مه ۲۰۰۳، کارگران و خلق های تحت ستم در سراسر دنیا به دلیل سیاست های جنگ افروزان و استثمارگرانه امپریالیست ها، در یک فضای بحرانی، میلیتاریستی و فاقد امنیت به سر می برند. این فضا قبل از هر چیز منعکس کننده شدت بحران نظام سرمایه داری است. کارگران می بینند که نظام گنبدیده سرمایه داری در سال های اخیر در سطح بین المللی چگونه با ابعاد سنگین یک بحران اقتصادی دست و پنجه نرم می کند. موج کنونی رکود و بحران از اواخر دهه ۹۰ آغاز شده است و ویژگی بارز آن، ورشکستگی پی در پی بزرگترین موسسات و انحصارات خون آشام مالی و تجاری و صنعتی، کاهش شدید رشد اقتصادی، رکود، تورم و تشدید بی سابقه فقر و محرومیت و بیکاری و افزایش سرسام آور ارتش ذخیره کار و بالاخره گسترش سرطان وار مصائب اجتماعی زائیده مناسبات استثمارگرانه فوق نظیر دزدی، فحشاء، اعتیاد و ... بوده است. حتی خوشبین ترین "کارشناسان اقتصادی" و عمال بورژوازی نمی توانند انکار کنند که موج بحران کنونی در چند دهه اخیر سابقه نداشته و به طور مثال اقتصاد آمریکا به عنوان به اصطلاح محور قدرت امپریالیسم از بعد از جنگ جهانی دوم به این سو هرگز با چنین بحرانی مواجه نبوده است. به اعتبار این حقیقت، ما شاهدیم که در سال های اخیر نظام استثمارگر سرمایه داری در همه جا تعرضی گسترده تر از قبل را به حیات و معاش توده های ستمدیده و در رأس آن ها طبقه کارگر سازمان داده است. تشدید شرایط استثمار در محیط های کار، تصویب بی سابقه قوانین جدید ضد کارگری، تعرض به حقوق حداقل کارگران، اخراج های وسیع، محدود ساختن فزاینده قدرت مانور تشکل های موجود کارگری و از زمره نمودهای این تعرض هستند. نظیر همین تعرض در ابعاد بسیار سهمناک تر توسط امپریالیسم و بورژوازی وابسته در جوامع تحت سلطه نظیر ایران جریان دارد؛ جوامعی که تحت سیطره یک دیکتاتوری عریان، کارگران حتی از حداقل حقوق صنفی- سیاسی و ابتدائی هم زنجیرانشان در کشورهای متروپل هم محروم می باشند. کافی است به ابعاد و وسعت استثمار و سرکوب و به موازات آن قوانین شدیداً ضد کارگری توجه کنیم

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) ، روز جهانی کارگر فرا می رسد و گردان های طبقه کارگر در تمام دنیا در اشکال و سطوح مختلف به میدان می آیند تا ضمن پاسداری از میراث مبارزاتی که رهبران دلاور آن ها، ۱۰۷ سال پیش در نبرد بر علیه سرمایه داران زالو صفت در شیکاگو آمریکا بر جای گذاردند، پرچم تداوم مبارزه بی امان با نظام گنبدیده سرمایه داری برای برقراری آزادی و عدالت اجتماعی را در همه جا برافرازند.

طبقه کارگر امسال در شرایطی به پیشواز روز جهانی کارگر می رود که عواقب شوم یک جنگ امپریالیستی و ارتجاعی که منجر به اشغال عراق توسط نیروهای متجاوز آمریکائی- انگلیسی شد، با شدتی دو چندان بر شانه تمامی کارگران و خلق های ستمدیده و بویژه مردم عراق سنگینی می کند. بعد از سه هفته بمباران بی وقفه و نابودی خانه و کاشانه مردم رنجدیده عراق با استفاده از مهیب ترین سلاح ها، بنا به گزارشات منتشره، حداقل ۱۲ هزار غیر نظامی عراقی کشته و شمار نامعلومی زخمی و معلول گشتند. در جریان این جنایت آشکار، بسیاری از زیر ساخت های اقتصادی جامعه تحت سلطه ای که هنوز از عواقب مرگبار جنگ اول خلیج فارس کمر راست نکرده، نابود شد. بسیاری آواره و بی خانمان شدند و بالاخره با غارت و نابودی هر آنچه که از نظر امپریالیست های متجاوز نابود شدنی بود، جلوه ای از ماهیت جهانخواهانه و ضد خلقی جنگ امپریالیستی زیر نام "آزاد سازی مردم عراق" در مقابل کارگران و خلق های ستمدیده دنیا با وضوح تمام به نمایش در آمد.

با پایان گرفتن وجه نظامی این کارزار ارتجاعی، اکنون آمریکا و شرکا وقیحانه اعلام می کنند که قصد بیرون رفتن از عراق را ندارند. در حقیقت آن ها تاکتیک فدا کردن رژیم مزدور صدام برای تحقق استراتژی گسترش حضور مستقیم نظامی در خاورمیانه را اتخاذ کرده اند که هدف آن کنترل بلاواسطه منابع انرژی عظیم عراق و منطقه و بالتیجه توسعه سلطه اقتصادی بر بازارهای جهانی از طریق کاربرد قهر و نیروی نظامی می باشد. به هر حال اشغال عراق پرده دیگری از سناریوی "جنگ بی پایان" امپریالیست ها و گوشه ای از نقشه های استثمارگرانه ای است که سرمایه داران زالو صفت برای بشریت و بویژه برای طبقه کارگر و خلق های تحت ستم در سراسر جهان ترسیم کرده اند. درک و آگاهی بر همین سیاست ضد خلقی بود که باعث شرکت فعالانه میلیون ها تن از کارگران و تشکل های کارگری در جنبش ضد جنگ و مقاومت در مقابل سیاست های مخوف امپریالیستی در اقصی نقاط گیتی گشت. کارگران آگاه نه تنها با شرکت در تظاهرات ضد جنگ به مخالفت با جنگ طلبی امپریالیست ها پرداختند بلکه هر جا

استثمار گرانه نظام سرمایه داری در سطح جهان را امکان پذیر سازند. این پاسخ امپریالیسم به بحران های درمان ناپذیر نظام خویش و چشم انداز سیاهی است که امپریالیست ها در آغاز قرن بیست و یکم برای بشریت ترسیم کرده اند. بدیهی است که در مقابل چنین چشم انداز تیره و تاری برای رهایی از چنگال خون آلود سرمایه داران، طبقه کارگر و تمامی زحمت کشان و ستم دیدگان تنها و تنها یک راه دارند. راه اتحاد، مبارزه و مقاومت. راه انقلاب.

در اول ماه مه ۲۰۰۳ بکوشیم تا با الهام از تجارب خونین بیش از یک قرن مبارزات کارگران بر علیه نظام سرمایه داری در سراسر دنیا، پرچم مبارزه و انقلاب به رهبری طبقه کارگر بر علیه امپریالیسم و برای نیل به سوسیالیسم و کمونیسم را در همه جا برافرازیم. بی تردید تحقق این هدف مقدس، تنها تضمین صلح و آزادی و رهایی بشریت از قید هرگونه ستم و استثمار و جنگ می باشد.

زنده باد اول ماه مه، روز جهانی طبقه کارگر!

مرگ بر امپریالیسم!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۸۲

که توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تنها در سال های اخیر (با روی کار آمدن دولت خاتمی) بر علیه طبقه کارگر ایران، سازمان داده شده است تا عمق اوضاع فلاکت بار کارگران ایران تحت نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را دریابیم. عدم پرداخت دستمزد های بخور و نمیر کارگران حتی به مدت ۴۸ ماه، اخراج های وسیع، حذف کارگران واحد های تولیدی کمتر از ۱۰ نفر از شمول بخش های زیادی از قانون کار، قانونیت بخشیدن به اخراج هزاران کارگر نساجی، اعمال قرارداد های موقت کار، تلاش برای تغییر اسم کارگر و در یک کلام غوطه ور کردن تدریجی ده ها هزار خانواده کارگری در چنبره فقر مطلق، بیکاری و گرسنگی و مرگ تدریجی. این ها گوشه های کوچکی از وضعیت وخیم کارگران ایران تحت مناسبات نظام کثیف امپریالیستی و سرمایه داران زالو صفت است.

امپریالیست ها و سرمایه داران زالو صفت در کشور های تحت سلطه به دلیل ماهیت ارتجاعی نظام سرمایه داری و مقاومت فزاینده خلق های تحت ستم و در رأس آن ها طبقه کارگر در مقابل ستم و استثمار، قادر نیستند تا بر بحران های اجتناب ناپذیر این نظام فایق بیایند. در اینجاست که با وحشیگری تمام، ماشین جنگی مهیب خود را به کار می اندازند. در این راستا به سازماندهی جنگ های مخوف دست می یازند، قتل عام می کنند، برای فتح بازارهای جدید و یا تحکیم سلطه خود بمب های چندین تنی بر سر توده های تحت ستم می ریزند، طبقه کارگر و خلق های محروم را سرکوب و حیات و هستی آنها را نابود می کنند تا با ریختن خون توده ها سرمایه های خویش را دوباره "سود آور" کنند و دوام حاکمیت

مراسم بزرگداشت اول ماه مه در کانادا

در بزرگداشت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر، در تاریخ ۲ ماه مه مراسمی در شهر تورنتو کانادا برگزار شد. این مراسم شامل سرود انترناسیونال، سخنرانی و موسیقی بود. مراسم اول ماه مه در تورنتو توسط کمیته ای از جریانات مختلف و منجمله فعالین چریکهای فدایی خلق در کانادا سازماندهی و برگزار گشت.



فعالین چریکهای فدایی خلق با حمل پلاکارد "زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر" در تظاهرات اول ماه مه شرکت کردند.

راهپیمایی اول ماه مه در لندن

در روز اول ماه مه در لندن هزاران تن از مردم انگلستان به خیابانها آمدند و با برافراشتن پرچم های سرخ و تصاویر مارکس ضمن بزرگداشت روز جهانی کارگر، به اشغال عراق توسط نیروهای متجاوز آمریکایی- انگلیسی اعتراض کردند. شرکت کنندگان در این تظاهرات با شعار دادن بر علیه دولت های امریکا و انگلیس خواهان پایان اشغال عراق و خروج نیروهای متجاوز از این کشور شدند. تظاهرات اول ماه مه در بخش دیگری از شهر لندن به هجوم پلیس و بروز درگیری هایی با تظاهرات کنندگان انجامید. در جریان این درگیری ها چند تن از تظاهرکنندگان توسط پلیس انگلیس دستگیر شدند.

زنده باد آزادی، پیروز باد انقلاب!

دعوی دول امپریالیستی در عراق بر سر چیست؟

ع - شفق

بیشتر و تحقق منافع استثمارگرانه خویش به ورطه نابودی کشانده اند.

با فروپاشی امپراطوری شوروی و پایان "جنگ سرد"، به رغم پیش بینی های استراتژیست های جهان سرمایه داری، تضادهای فی مابین دولتهای امپریالیستی که تمامی آنها به درجات مختلف با بحرانهای مرگبار اقتصادی ذاتی نظام سرمایه داری دست و پنجه نرم می کردند، ابعاد تازه ای یافت. در این چارچوب، رکود شدید و افول اقتصادی امریکا در شرایطی که این دولت با اتکاء به ماشین نظامی قدرتمندش، خود را رهبر بلامنازع جهان سرمایه داری و صاحب سهم اعظم آن می خواند از یکسو و تلاش سایر امپریالیستها که خود را همانند دیروز، نیازمند قدرت نظامی امریکا نمی دیدند و در عوض برای گسترش حوزه های نفوذ کسب بازارهای بیشتر، سریعاً به تکاپو افتاده بودند از "ابر قدرت" بازمانده از جهان دو قطبی به صدا درآورد. تداوم بحران اقتصادی و نیاز به برون رفت از این بحران، اتخاذ استراتژی جدیدی را برای امپریالیستهای امریکایی ایجاب می کرد که نهایتاً منجر به تصویب سند جنایتکارانه موسوم به "استراتژی امنیت ملی امریکا" برای "سده آینده" و روی کار آمدن دولت بوش گردید. حمله به افغانستان و سپس اشغال نظامی عراق نتایج عملی این سند و حلقه هایی از سیاست توسعه طلبانه جدید امپریالیسم امریکا در سطح بین المللی مبنی بر گسترش سلطه اقتصادی - نظامی امریکا از طریق نقشه ای هستند که تحقق هرگام آن بدون شک به تضعیف موقعیت سیاسی - اقتصادی سایر امپریالیستها منجر شده و نهایتاً قرار است تا در یک پروسه به تضمین موقعیت برتر استراتژیک امریکا در سطح بین المللی بیانجامد. به این ترتیب بود که به دنبال اعلام مخالفتهای دیپلماتیک با سیاستهای "یک جانبه گرایانه" دولت امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، سرانجام در جریان بحران عراق کاسه صبر رقبا و به طور مشخص دولتهای فرانسه و روسیه و آلمان لب ریز شد. این دولتها که می دیدند با حمله نظامی و اشغال عراق و تغییر رژیم

"زورگویانه" آن در عرصه بین المللی، امریکا را متهم به "تحمیل الگوی جدیدی" به جهان می کنند که مشخصات آن "یک جانبه گرایی رو به رشد، نقض عمیق قوانین بین المللی و نظامی سازی سیستماتیک مناقشه ها" می باشد. (لوموند دیپلماتیک آپریل ۲۰۰۳ مقاله جهان از دیدگاه واشنگتن)

در مقابل، امریکا "متحدین" صمیمی دیروز خود را در جریان بحران عراق به "کودتای دیپلماتیک"، "حمایت از دیکتاتورها" و "تروریستها" و بالاخره به "خطر انداختن صلح و دموکراسی" متهم می کند. در این چارچوب البته رؤسای جمهور، مقامات و در یک کلام این عالیجنابان "متمدن" گهگاهی هم عنان از دست داده و با فراموش کردن "نزاکت" و "ادب" بورژوازی، یکدیگر را "گاوپران"، "هفت تیرکش"، "بیسواد"، "روستایی" و "خودخواه" و... می خوانند. اما برای افکار عمومی و توده های ستمدیده سراسر دنیا که سالهاست چهره واقعی و ماهیت جنایتکار و غارتگر تمامی این راهزنان بین المللی رنگارنگ، از امریکا و انگلیس گرفته تا فرانسه و آلمان و روسیه را با پوست و گوشت لمس کرده اند، سوال اساسی آنجاست که بالاخره در ورای این جنجالها، ماهیت مناقشات و تضادهای جاری در بین امپریالیستها چیست؟ و آیا به راستی در هیچ یک از اختلافات و جنگ و دندان نشان دادنهای کار به دستان امپریالیسم، کوچکترین عنصری از "دموکراسی" و "صلح" و "حقیقت" وجود دارد؟

نخستین نکته ای که در پاسخ به این سوال باید متذکر شد عبارت از این حقیقت است که تضادهای فی مابین دولتهای امپریالیستی نه امری برآمده از صرف بحران عراق بلکه واقعیت غیرقابل انکار توسعه مناسبات امپریالیستی در سطح جهانی بوده و می باشد. این تضادها به موازات آهنگ رشد سرمایه داری انحصاری در کشورهای متروپل رشد کرده و حتی به دو جنگ جهانی خونین منجر گشته که در جریان آنها دولتهای امپریالیستی حیات و هستی میلیونها تن از کارگران و توده های ستمدیده دنیا را به خاطر کسب بازارهای

یکی از برجسته ترین جوانب رویدادهای مربوط به بحران عراق و اشغال نظامی این کشور توسط نیروهای "متحدین"، انعکاس کم سابقه رشد تضادهای فی مابین دولتهای امپریالیستی و به طور مشخص فرانسه و آلمان و روسیه از یکسو با امریکا و انگلیس از سوی دیگر بوده است. مخالفت جدی فرانسه و آلمان و روسیه با حمله نظامی به عراق و "غیرقانونی" خواندن آن که منجر به ناکامی امریکا و انگلیس در استفاده از چتر سازمان ملل برای حمله نظامی به عراق شد، مخالفت فرانسه در ناتو با ارسال تجهیزات نظامی امریکا به ترکیه زیر نام ناتو، که نهایتاً امریکا را ناچار کرد تا در اشغال نظامی عراق نتواند در سطح دلخواهی از امکانات و موقعیت جبهه ترکیه به عنوان یکی از اعضای ناتو در حمله به عراق استفاده کند و بالاخره اختلاف عمیق بر سر "نقش" سازمان ملل در عراق پس از جنگ، نمونه های بارز رشد این تضادها در میان امپریالیستها را به نمایش گذاردند. شدت یابی تضادهای فوق تا این درجه برای نخستین بار پس از پایان "جنگ سرد"، در مناسبات بین المللی بین دول معظم کار را به آنجا رسانید که ناتو یعنی "پنجه آهنین" امپریالیستها فلج شد و اتحادیه اروپا دچار شکافی عمیق گشت و نهایتاً چنان فضای "تیره و تاری" را در میان امپریالیستها بوجود آورد که کیسینجر (وزیر خارجه سابق امریکا و از نظریه پردازان برجسته امریکایی) مطرح کند که "استمرار رویکرد کنونی، پایه های نظام بین الملل را دستخوش تغییر خواهد کرد" و "ادامه دیپلماسی قبل از جنگ" توسط رقبای امریکا ممکن است به "پایان حزن انگیزی برای نیم قرن همکاری" منجر شود. (مقاله "امریکا، اروپا و مناقشات پس از جنگ" نوشته هنری کسینجر در نشریه Media Tribune، آپریل ۲۰۰۳)

تا آنجا که به ظاهر قضایا و ادعاهای طرفین در مورد ماهیت این تضادها باز می گردد، باید گفت که فرانسه و متحدینش با سرزنش کردن دولت بوش و رفتار

طرفین ، دعوی بین دو گروه از دزدان و راهزنان بین المللی است که بر سر چگونگی غارت و بردن سهم بیشتر از ثروتها و منابع ملی متعلق به خلقهای تحت ستم عراق و چپاول شدیدتر سفره تهی زحمتکشان در آینده برای یکدیگر شاخ و شانه می کشند و به هم جنگ و دندان نشان می دهند. اختلافات بین مقامات فرانسوی و امریکایی در عراق نه به خاطر "دمکراسی" و "آزادی" برای مردم عراق بلکه برای آزادی غارت و سرکوب توده های تحت ستم عراق و آزادی الحاق یک جانبه این بازار پرسود به مجموعه امپراطوری دولت خود می باشد. توضیح و تبلیغ این حقیقت و افشای چهره کثیف امپریالیسم به مثابه دشمن اصلی کارگران و تمامی خلقهای تحت ستم وظیفه هر نیروی انقلابی است که در بحران عراق در صف کارگران و زحمتکشان عراقی ایستاده است.

قراردادهایی به مبلغ حدود ۳۸ میلیارد دلار بسته اند. قرار بوده این قراردادها زمانی قطعیت یابند که محاصره اقتصادی پایان پذیرفته باشد. اما کار به این مراحل نکشیده است" و "مساله به صورت دیگری درآمده است." این مجله اضافه می کند که امریکائی ها "کیک را از همین حالا تقسیم کرده اند." همچنین بنابه گزارشات منتشره ، روسیه در تصرف عراق توسط امریکا و بریتانیا چیزی حدود ۴۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری خود در این کشور را از دست داده است. علاوه بر تمامی اینها ، مقامات امریکایی از هم اکنون اعلام کرده اند که از "شرکت های فرانسوی" در "بازسازی عراق" دعوت به "همکاری" نخواهد شد.

بله! اینها شمه ای از ماهیت اختلافات فیما بین دولتهای امپریالیستی در مساله عراق است. در واقع تضادهای بین امریکا با فرانسه و روسیه و... برخلاف ادعاهای

عراق توسط امریکا، دهها میلیارد دلار قراردادهای غارتگرانه اقتصادی را از دست خواهند داد و مهمتر از آن کنترل مطلق قیمت و جریان دومین منابع انرژی دنیا در عراق به دست امریکا خواهد افتاد ، به اقدامات اعتراضی جدی بر علیه امریکا پرداختند. آنها مواضع ضد امریکایی گرفتند و با پنهان شدن در پشت امواج بیکران مخالفت انقلابی توده ها بر علیه جنگ، فغان "دمکراسی" و "صلح" و "آزادی" را سردادند و اشغال عراق را "غیرقانونی" خواندند.

برای درک بهتر مطلب، در اینجا لازم است اشاره شود که مطابق گزارش هفته نامه "دی ولت" آلمان به تاریخ ۲۷ مارس ، "بر روی میز دولت عراق قراردادهایی قرار دارند که احتمالاً هیچگاه به مرحله اجرا در نخواهند آمد. کمپانی های نفتی روسی و فرانسوی و همچنین سرمایه گذاران چینی ظاهراً

دوستان صدام قرار داد های باز سازی را از آن خود می کنند!

با پایان گرفتن جنگ خونین امپریالیست های امریکا و انگلیس بر علیه مردم عراق ، سپردن کثرت به شرکت های سودجو جهت بازسازی ویرانی های ناشی از جنگ، به یکی از محورهای جدل بین شرکت های امپریالیستی تبدیل شده است. در این میان اعلام شده است که موفق ترین شرکت های کثرت کنند ه همگی به جناح راست حزب جمهوری خواه امریکا تعلق دارند؛ که از جمله آن ها می توان از شرکت "بک تل" نام برد. آنچه در زیر می آید ترجمه و تنظیم گزارشی در مورد این شرکت از نشریه سوسیالیست ، چاپ لندن (۲۶ اپریل ۲۰۰۳) می باشد.

اسمر آذری

صدام از ترکیه و عربستان سعودی پیشنهادهای برای انجام کار فوق دریافت کرد که منجر به آن شد که بک تل هزینه ساخت خط لوله را دو برابر افزایش دهد. در سال ۱۹۸۸ قراردادی بین بک تل و رژیم صدام برای بر پائی یک مجتمع عظیم شیمیائی در نزدیکی بغداد به امضاء رسید و این درست بعد از فاجعه حلبچه بود که طی آن صدام هزاران کرد ساکن این شهر را با گاز شیمیائی به هلاکت رساند.

کنت تیمرمن ، در کتاب خود "گروه فشار مرده - چگونه غرب عراق را مسلح نمود" از این امر که بک تل با دریافت پول هنگفتی (یک میلیارد پوند) یک سری ساختمان های بزرگ برای وزیر صنایع عراق ساخت ، پرده بر می دارد. این ها ساختمان هائی برای تولید گاز خردل و مواد شیمیائی لازم برای انفجار های هوائی و موشک های پرتاب کننده بودند. بعد از حمله عراق به کویت ، ساختمان سازی متوقف شد. در سال ۱۹۹۱ هنری گانزالز ، نماینده دموکرات ها در مجلس نمایندگان مطرح نمود که : وجود بک تل در عراق تنها بیانگر یک نمونه از گستردگی معاملات [امریکا] با عراق بود و تولیدات شیمیائی یکی از حوزه های آن را تشکیل می داد.

عراق در سال گذشته در سندی که به سازمان ملل ارائه نمود بک تل را یکی از منابع تهیه کننده تکنولوژی سلاح های شیمیائی خود معرفی نمود. واضح است که وقتی امروز همان کمپانی بک تل دارد از ویران سازی عراق به عقد قرار دادهای ساختمانی جدیدی دست می یابد ، آن را باید یک رسوائی نامید. آری ، جائی که هزاران نفر در جنگ کشته شدند و امریکا و انگلیس همچنان انبوهی از بدبختی و بیچارگی را روی مردم عراق تلنبار می کنند ، این کمپانی بک تل است که کماکان سود بالا می کشد.

بزرگترین کثرت برای بازسازی عراق بعد از جنگ به مبلغ ۴۳۳ میلیون پوند را غول ساختمان سازی امریکا ، بک تل به دست آورد. بک تل ، زیرسازی های مربوط به نیروی مولد برق ، آب و سیستم های فاضلاب و همچنین بازسازی فرودگاه های پس از بمباران را انجام خواهد داد. لازم به یاد آوری است که کمپانی بک تل نصف کنسرسیوم خطوط آهن را نیز در دست خود دارد که سه خط آهن زیرزمینی (مترو) لندن از آن جمله است.

بک تل یکی از شرکت های بزرگ ساختمانی است که از سال ۱۹۹۱ به این طرف مبلغی در حدود ۷۷۰ هزار دلار در اختیار جمهوری خواهان قرار داده است. از افراد معروفی که در گروه تصمیم گیری این کمپانی شرکت دارند علاوه بر کاسپر واین برگر جمهوری خواه معروف ، می توان از جورج شولز نام برد که مستقیماً از سمت ریاست اجرائی بک تل به مقام وزیر خارجه در دولت ریگان رسید. در سال های ۸۰ ، آن زمان که وزیر دفاع کنونی امریکا، دونالد رامسفیلد از بغداد دیدار کرد (همان زمان که وی در ضیافت شام از صدام به عنوان دوست نزدیک خود نام برد و خواهان رابطه اقتصادی هر چه بیشتری با عراق گشت) ، پیشبرد معاملات مربوط به بک تل مساله اصلی او را تشکیل می داد. به نوشته روزنامه نیویورک تایمز (۱۴ آوریل ۲۰۰۳) ، در آن سال ها رامسفیلد نقشه شولز در مورد کشیدن یک خط لوله از عراق به اکوبا در اردن را مطرح نمود. صدام از این می ترسید که خط لوله مورد حمله اسرائیل قرار بگیرد. از این رو ۲ سال تمام مقامات دولتی امریکا ، آژانس های خط لوله و خود بکتل به طرق مختلف سعی کردند تا با رفع نگرانی صدام او را به انجام این کار وادار سازند. در این فاصله

طبقه ، اقتصاد و دومین انتفاضه

نویسنده: آدام هانیه * Adam Hanieh

منبع: مانتهی ریویو ، اکتبر ۲۰۰۲

برگردان به فارسی از : پیام

جنبش اخیر انتفاضه در فلسطین و پاسخ وحشیانه اسرائیل به آن، در دو سال گذشته موضوع بحث مقالات بی شماری بوده است. با این وصف ، خلاء مایوس کننده ای در تحلیل چپ وجود دارد ، و آن اینکه در بسیاری از این مقالات سعی می شود ماهیت سیاست اسرائیل با استناد به نظرات دست راستی "آریل شارون" توضیح داده شود. در این چارچوبه فکری ، استراتژی اسرائیل همچون ادامه نژادپرستانه طرح های استعماری در مناطق اشغالی ، که گاهای بیرون رانده شدن فلسطینیان از ساحل غربی و نوار غزه (از این پس WB/GS) را هم شامل می گردد ، معرفی می شود .

آن چه بطور مشخص در همه تحلیل های چپ غایب است، بحث طبقه و اقتصاد سیاسی هم در اسرائیل و هم در مناطق اشغالی است. اگر چه این مطلب شاید اتهام ناجوری به ادبیات چپ به نظر آید، اما من بر این باورم که فقدان یک تحلیل طبقاتی ، فی نفسه می تواند نشان دهنده سردرگمی و ابهامی باشد که بسیاری از چپ ها نسبت به دولت اسرائیل دارند. سیاست اسرائیل برای بسیاری از چپ ها، به سادگی همچون تقابل و جدال های دو طرفه بین حزب دست راستی "لیکود" و حزب بیشتر مایل به صلح "کارگر" ، درک می شود. در سطور پایین سعی می کنم نشان دهم که این گونه عقاید از برخورد نادرست در رابطه با فهم و درک چگونگی تکوین طبقاتی جامعه اسرائیل ناشی می شود و نیز اینکه ، بدون قرار دادن طبقات در نقطه مرکزی تحلیل ها و ارزیابی هایمان، مشکل بتوان به درک روشنی از آن چه که عملاً در عالم واقعیات روی می دهد، دست یافت.

بحث من اساساً این است که سرمایه داری اسرائیل بوسیله جنبش کارگری صهیونیستی (که امروزه توسط حزب "کارگر" نمایندگی می شود) بوجود آمده است و روند صلح اسلو گام اساسی در شکل گیری آن بود (۱). امروز جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطین، ادامه منطقی این روند است و هدف از این روند ، ایجاد یک دولت تابع فلسطینی است. به خاطر نقش محوری جنبش کارگری صهیونیستی در بنای سرمایه داری اسرائیل، اصطلاحات "چپ" و "راست" در مورد اسرائیل بسیار گمراه کننده است.

علاوه براین، در طول ده سال گذشته، اسرائیل به نحو روزافزونی وابستگی خود را به نیروی کار ارزان فلسطینیان کاهش داده و در عین حال تلاش کرده تا وابستگی سرزمین های اشغالی را به اقتصاد اسرائیل مستحکم تر کند. نتیجه این سیاست، ایجاد جامعه ای فلسطینی با ساختار طبقاتی ای کاملاً مخدوش شده ، می باشد - یعنی ؛ وجود طبقه سرمایه داری که به روابط عالی و سودآورش با سرمایه های اسرائیلی وابسته می باشد ، و طبقه کارگری که نقش تعیین کننده بسیار ناچیزی در مبارزه ملی دارد).

* آدام هانیه، محقق و مدافع حقوق بشر است که در رام الله فلسطین زندگی می کند.

طبقه و دولت در جامعه اسرائیل

اکثر تفسیرهایی که از طرف جامعه آکادمیک و همین طور عوام در مورد اسرائیل صورت می گیرد، نقش مسلط دولت اسرائیل در طول چهار دهه نخست پیدایش این کشور در سال ۱۹۴۸ را گواهی بر سوسیالیستی بودن اقتصاد اسرائیل تلقی می کنند. این باور، حتی در خود جنبش کارگری صهیونیستی اسرائیل نیز، بواسطه نقش شهرک های تعاونی (بویژه جنبش کیبوتصن) و تحکیم جنبش اتحادیه کارگری (هیستادروت Histadrut) به عنوان تنها کارفرمای بزرگ در سرتاسر تاریخ اسرائیل، تقویت شد. (۲)

اقتصاد سیاسی اسرائیل از اواسط دهه ۱۹۸۰ و شتاب گرفتن آن در دهه ۹۰، دگرگونی اساسی را شاهد بوده است. در طول پانزده سال گذشته، ساختار اقتصادی اسرائیل دچار تغییرات مهمی شده است و این کشور خط مشی توسعه برونوی سرمایه داری جهانروا (Global) را پذیرفته است. حکومت اسرائیل دقیقاً در چارچوب نسخه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، شرکت های متعلق به دولت را خصوصی کرده، کنترل دولتی بر بازارها و دستمزدهای واقعی را ، کاهش داده است.

برداشت سنتی از اقتصاد سیاسی اسرائیل می کوشد تا این تغییرات را تنها نتیجه عوض شدن ایدئولوژی نخبگان اسرائیل، تفسیر کند. براساس این برداشت، رهبران اسرائیل، عادتاً خود را به نوعی وابسته به ایدئولوژی سوسیالیستی می دانستند و بعداً در اواسط دهه ۸۰ بطور ناگهانی نسخه سرمایه داری نئولیبرالی را برای درمان نابسامانی های اقتصادی خود پیچیدند.

در مقابل، نسل جدید متفکران اسرائیلی در طول یک دهه گذشته ، این بحث را عنوان می کنند که برای درک چگونگی به وجود آمدن کشور اسرائیل ، به یک روش و برخورد تازه نیاز هست. (۳) آنها مطرح می کنند که گسترش جنبش صهیونیستی به بهترین وجهی در متن جنبش ایجاد شهرک ها و تلاش برای بدست گرفتن کنترل زمین و بازار کار قابل درک است.

طبقه سرمایه دار خصوصی جنبش اولیه شهرک نشین های یهودی ضعیف و پراکنده بود، و شیوه تأسیس شهرک های اشتراکی که توسط جنبش کارگری صهیونیستی رهبری می شد، مؤثرترین شیوه استقرار این شهرک ها و بیرون انداختن مردم بومی این مناطق بود. قدرت Histadrut و نقش رهبری کننده جنبش کارگری صهیونیستی به بهترین وجهی از طریق ضعف طبقه سرمایه دار یهودی که پیش از ۱۹۴۸ وجود داشت و نیاز به ایجاد کار برای مهاجرین یهودی و همینطور حذف طبقه کارگر فلسطینی بومی از بازار کار، به عنوان مقدمه ای برای ریشه کن کردن آنها توضیح داده شده است.

به علت ماهیت جنینی هم طبقه سرمایه دار و هم طبقه کارگر در خلال دوره ایجاد شهرک ها، دولت اسرائیل که پس از سال ۱۹۴۸ ایجاد شد، مسأله اش نه تنها ایجاد شهرک های یهودی نشین، بلکه همچنین بوجود آوردن خود طبقات ، بود. این شکل بندی طبقاتی، از دو مرحله کلیدی طی سالهای بین ۱۹۴۸ و ۱۹۸۵ گذر کرد.

۱. ۱۹۳۷-۱۹۴۸: این مرحله، با سطح بالایی رشد اقتصادی از طریق انتقال یک

طرفه سرمایه از محل غرامت های آلمان به یهودیان و از سوی جهان یهود ، مشخص می شود. این دوره، مرحله اولیه دولت و شکل بندی طبقاتی بود و بدینگونه دولت



۲. پیدایش و بهم پیوستن یک طبقه سرمایه دار جدید

این طبقه جدید سرمایه دار از آمیختگی سه منبع همکف ایجاد شد: الف - سرمایه جهانی (اغلب با وابستگی به جنبش صهیونیستی) نظیر سرمایه دار امریکایی Tel Arison و میلیاردر کانادایی Chales Bron Fman، ب - سرمایه خصوصی محلی که تا قبل از این تحت حمایت دولت قرار داشت نظیر خانواده های Recant و Ofer و پ - عناصر بوروکراسی دولتی که ESP و روند خصوصی سازی را هدایت کرده بودند.

۳. الحاق اسرائیل به اقتصاد جهانی

از همان میانه دهه ۸۰، درهای اقتصاد اسرائیل از طریق آزاد شدن مالکیت خارجی و قوانین مربوط به سرمایه گذاری و قرار گرفتن شرکت های داخلی در بورس های جهانی، به روی اقتصاد جهانی باز شده بود. طبقه سرمایه داری که در قسمت ۲ شرح دادیم، بهیچوجه همگن نبود. طبقه سرمایه داری که در بخش ۳ به آن اشاره کردیم، یعنی بورکرات های پیشین دولتی، بیشتر تمایل داشتند تا بصورت مدیران شرکت های جدید خصوصی در آیند. بدنبال آغاز مذاکرات با فلسطینیان در اوایل دهه ۹۰، قسمت اعظم سرمایه داران خصوصی بومی اسرائیل از طریق سرمایه گذاری های وسیع و پیوندهای مالکیتی با سرمایه خارجی (بویژه در ایالات متحده و آسیا) در نظم جدید جهانی ادغام شده بودند. سوماً، سرمایه جهانی (بویژه سرمایه امریکایی) از آنجا که اقتصاد اسرائیل در نظم جدید سرمایه داری ادغام شده بود، شروع به سرمایه گذاری هنگفت در اسرائیل کرد.

۴. بازسازی رابطه کارگر - سرمایه دار

شکسته شدن شرکت های غول آسا و امپراطوری Histadrut، تأثیر شدیدی بر رابطه بین کارگر و مالک سرمایه دار داشت. سیستم قدیم که شاهد قشری از کارگران صاحب امتیاز در کنار و همپای بخش شدیداً استثمار شده ای از کارگران بود، از طریق منفک شدن رابطه بین Histadrut و اقتصاد، کاملاً درهم شکسته شد. طبقه کارگر، افزایش شدیدی در نرخ استثمار را تجربه کرد که خود را در افزایش نرخ بهره وری کار که از رشد واقعی دستمزد ها پیشی گرفت، نشان داد. سیاست های مختلفی که دولت در پیش گرفت، بویژه کاهش ارزش شیکل (Shekel) و کاهش کمک هزینه معاش که برای جبران تورم به کارگران پرداخت می شد، در این فرآیند نقش داشتند. علاوه براین، سیاست های مالی دولت، نظیر قطع کردن یا کاهش دادن سوبسیدی که دولت برای برخی از کالاهای اساسی پرداخت می کرد، سهم مهمی در انتقال ثروت از اقشار فقیر جامعه به طبقه سرمایه دار جدید داشت.

این تغییرات، مشخص کننده اقتصاد سیاسی جدید اسرائیل اند که در سطوح سیاسی و فرهنگی نیز انعکاس یافته اند. برخی از شاخص های این تغییرات عبارتند از: ۱- رشد سازمان های غیر دولتی و جنبش های فرا پارلمانی به موازات کناره گیری دولت از امور عمومی ۲- رشد "Mc Donaldization" فرهنگ اسرائیل به موازات گسترش سرمایه گذاری امریکایی در کشور و ۳- تحولات سیاسی نظیر فرآیند صلح اسلو که گام اساسی در کشاندن شدن سرمایه اسرائیلی در صحنه جهانی و منطقه ای بود.

در همین جا باید تأکید کنیم که در این گذار به سرمایه داری نئولیبرال، حزب کارگر بعنوان نیروی پیشاهنگ عمل کرد. پایگاه اجتماعی اصلی این حزب بطور سنتی، یهودیان ثروتمند اروپا و امریکا بوده است، در حالی که رقیب آن یعنی حزب لیکود در

تمامی سرمایه انتقالی را به طرف گروه های تجاری که برای اتحاد در "پروژه ملی" مطلوب تشخیص می داد، سرازیر کرد. در نتیجه، این گروه ها به شرکت های غول آسایی تبدیل شدند که در سال های بعد، کل اقتصاد اسرائیل را به سلطه درآوردند. طبقه کارگر اسرائیل، از طریق مهاجرت های وسیع یهودیان کشورهای غربی، آفریقایی و آسیایی که بعدها از نظر قوم شناسی به آنها "میزراهیم" (Mizrahim) گفتند، شکل گرفت. پس از انتقال WB/GS در جریان جنگ ۱۹۶۷، اقتصاد اسرائیل دوران به اصطلاح "رونق فلسطینی" را پشت سر گذاشت. اشغال سرزمین های فلسطین، بنحو چشمگیری جثه بازار داخلی اسرائیل را افزایش داد و منبع دیگری از کار ارزان را برای آن فراهم آورد. این نیروی کار، ارزان و به شدت قابل استثمار بود و در اواسط دهه ۸۰، فلسطینیان، WB/GS حدود ۷ درصد نیروی کار اسرائیل را تشکیل میدادند. (۴) حدود یک سوم نیروی کار WB/GS در ۱۹۸۵ در اسرائیل کار می کردند که ۴۷ درصد آنها در صنعت ساختمان سازی به کار گمارده شده بودند. این نیروی کار ارزان با پر کردن پائین ترین رده های بازار کار و جبران کردن برخی از کمبودهایی که بواسطه خدمت سربازی طولانی مدت در اسرائیل بوجود آمده بود، رونق فراوانی به اقتصاد اسرائیل بخشید. همچنین به برخی از کارگران Mizrahim این امکان را داد که به شغل های سرکارگری و سرپرستی کارگران ارتقاء یابند و بدینوسیله باعث کاهش تنشی که در خلال سال های ۷۰ بین یهودیان Mizrahim و اروپایی بوجود آمده بود، گردید.

۲. ۱۹۷۴-۱۹۸۵: در اواخر دهه ۶۰، بزرگ ترین غول های تجاری اسرائیل در پنج گروه اساسی ادغام شدند. Koor, Hapoalim, Levmi, Clal و Israel Discount Bank Holding (IDB). چهار غول اولی در مالکیت دولت، Histadrut و جنبش کارگری صهیونیستی بودند، در حالی که IDB در مالکیت بخش خصوصی بود. با اشغال WB/GS در ۱۹۶۷ آغاز و اوج گیری آن پس از جنگ ۱۹۷۳، صنایع و تولید نظامی به عرصه مرکزی اقتصاد سیاسی اسرائیل پا گذاشت. این هزینه های نظامی بوسیله دولت به سمت این غول ها سرازیر و به نرخ انباشت عظیم سرمایه این گروه ها منجر شد. در حالی که کل اقتصاد، دچار بحران "رکود تورمی" (Stagflation) شدیدی بود. (۵)

در اواسط دهه ۸۰، این سیستم به علل مختلفی شروع به درهم شکستن کرد. در سطح بین المللی، رکود جهانی و کاهش تقاضا برای جنگ افزار در بازار جهانی بعلت دگرگونی در اتحاد های سیاسی، سودهای سرسام آور شرکت های غول آسا را محدود ساخت. در سطح داخلی، یورش تورم بسیار بالا، کل اقتصاد را دچار خفقان کرد و برنامه ریزی مالی را بسیار مشکل ساخت. دولت در واکنش به این تغییرات (تحت قیومیت جناح کارگری جنبش صهیونیستی) سمت گیری کاملاً متفاوتی را اتخاذ نمود که با برنامه تثبیت اقتصادی ۱۹۸۵ (ESP) آغاز شد. این تغییر، از چهار فرآیند کاملاً بهم پیوسته تشکیل شده بود:

۱. تغییر رابطه بین دولت و شرکت های غول آسا

ESP، آغاز مرحله جدیدی در روابط بین دولت و طبقه سرمایه دار بود. شرکت های غول آسا از دستگاه دولتی جدا شده و در دست طبقه سرمایه دار جدید قرار گرفته بودند. دولت، دیگر این شرکت ها را در پوشش خود نداشت، بلکه آنها به مناطق اصلی انباشت سرمایه یک طبقه سرمایه دار کاملاً خصوصی تبدیل شدند. این مهم، از طریق در هم شکستن امپراطوری Histadrut و انتقال باز مانده های آن به دست سرمایه داران بخش خصوصی و خصوصی کردن شرکت های دولتی و نیمه دولتی، امکان پذیر شد.

از آن مهم تر، صدها هزار کارگر خارجی که بدنبال اسلو به اسرائیل سرازیر شدند، این معنی را در خود داشت که اقتصاد اسرائیل دیگر به کارگران فلسطینی وابسته نیست. کارگر فلسطینی بصورت "شیر اطمینانی" در آمد که می توانست برحسب وضعیت اقتصادی و سیاسی به خدمت گرفته و یا اخراج شود. بین سال های ۹۶-۱۹۹۲، تعداد کارگران فلسطینی شاغل در اسرائیل از ۱۱۶۰۰۰ نفر (۳۲ درصد نیروی کار فلسطین) به ۲۸۱۰۰ نفر (۶ درصد نیروی کار فلسطین) کاهش پیدا کرد و کسب درآمد از کار در اسرائیل از ۲۵ درصد تولید ناخالص ملی فلسطین در ۱۹۹۲ به ۶ درصد در سال ۹۶ سقوط کرد (۷). بین سال های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹، با چرخشی در اقتصاد اسرائیل، تعداد کارگران فلسطینی دوباره به سطح قبل از ۱۹۹۳ افزایش پیدا کرده اما بدنبال آغاز جنبش انتفاضه، به خاطر بستن مرزها و عدم صدور اجازه کار، تعداد کارگران شاغل فلسطینی به شدت کاهش پیدا کرد. از سپتامبر ۲۰۰۰ به این سو، حدود ۷۵ تا ۸۰ هزار فلسطینی کار خود را در اسرائیل و شهرک های یهودی نشین از دست دادند. این آمار نشان می دهد که نیروی کار فلسطین در اسرائیل، پس از کارگران خارجی به صورت دومین ارتش ذخیره صنعتی درآمده است.

رابطه بین حکومت خودگردان PA و اسرائیل

مسأله اصلی استراتژی اسرائیل برای WB/GS، کنترل فلسطینیان بدون حاکمیت نظامی مستقیم بر شهرها و روستاهای فلسطینی است. هدف اسلو آن بود که جنبش، کالاها، اقتصاد و مرزهای فلسطین را تحت کنترل اسرائیل قرار دهد و فلسطینیان تحت حاکمیت PA که قدرتش تنها به لطف حکومت های اسرائیل و امریکا ممکن است، اداره شوند. مسئولیت اصلی PA، تضمین "امنیت" اسرائیل بود (یعنی همچون پلیس برای حکومت اشغالی عمل کند). به زبان استعمار سنتی، به بومیان "حکومت خودی" داده می شود که دقیقاً در چارچوب کنترل و سلطه دائمی اسرائیل قرار دارد.

اقتصاد فلسطین، کاملاً در اقتصاد اسرائیل ادغام شده و به آن وابسته است. حدود ۷۵ درصد تمامی واردات به WB/GS به مقصد اسرائیل است. کنترل کامل اسرائیل بر تمامی مرزهای خارجی بدین معنی است که غیر ممکن است اقتصاد فلسطین بتواند روابط تجاری مهمی با کشور ثالثی داشته باشد. WB/GS شدیداً به واردات کالا نیاز دارد و این واردات تقریباً ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی آن را تشکیل میدهد. در چنین وضعیتی از تولید داخلی بسیار ناچیز و وابستگی شدید به واردات، طبیعی است که قدرت اقتصادی طبقه سرمایه دار فلسطینی، نه از صنعت یا تولید داخلی، بلکه از کمپرادور بودن آن سرچشمه می گیرد. سود آنها از حقوق انحصاری واردات کالاها اسرائیلی و کنترل بر انحصارات بزرگی که به یاران وفادار عرفات واگذار شده، بدست می آید. رابطه اختصاصی با سرمایه اسرائیلی، مشخصه اصلی بورژوازی فلسطین است. از ۱۹۹۳ این بورژوازی با بخش های مختلف بوروکراسی PA آمیخته شده و یکی از ستون های اصلی حاکمیت عرفات را تشکیل می دهد.

از همان آغاز فرآیند اسلو، PA برای ادامه حیات اش، کاملاً به اسرائیل، امریکا و اروپا وابسته بوده است. بین ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰، ۶۰ درصد کل درآمد PA از مالیات های غیرمستقیمی که بر کالاها و وارداتی از خارج به مقصد مناطق اشغالی توسط حکومت اسرائیل اخذ شده، ناشی شده است. این پول توسط حکومت اسرائیل اخذ و سپس در پایان هر ماه براساس فرآیندی که در توافق نامه اقتصادی پروتکل پاریس در سال ۱۹۹۵ تنظیم شده به حساب PA منتقل می شود (۸). و این بدین معنی است که اگر حکومت اسرائیل بخواهد از انتقال این پول جلوگیری کند (همچنانکه از دسامبر ۲۰۰۰ بدین کار اقدام کرده است)، PA با بحران مالی وحشتناکی روبرو خواهد شد.

دهه هفتاد کوشید تا تبعیت اقشار فقیر تر یهودیان را از افریقا و خاورمیانه (Mizrahimi) بدست آورد. حزب لیکود عمدتاً به خاطر حمایت Mizrahim های فقیر و بی بضاعت و طرح این دیدگاه که حزب کارگر، نماینده یهودیان ثروتمند اروپاست، در انتخابات ۱۹۷۷ برنده شد. امروزه، تقریباً تفاوت چندانی بین سیاست های اقتصادی حزب کارگر و لیکود وجود ندارد و هر دو به یک اندازه خود را درست به آغوش نئولیبرالیسم امریکایی انداخته اند. در سطح سیاسی نیز، اتفاق کاملی بین جهان بینی حزب کارگر و لیکود در مورد منازعه اسرائیل - فلسطین وجود دارد. امروزه رهبر حزب کارگر (Benyamin Ben Eliezer) نظاره گر سرکوب وحشیانه فلسطینیان در مناطق اشغالی در پست سازمانی اش به عنوان وزیر دفاع اسرائیل است. همین اتفاق و همگرایی کارگر و لیکود است که فروپاشی حزب کارگر را به عنوان نیروی سیاسی در اسرائیل توضیح می دهد. (۶)

روند اسلو و سرمایه داری اسرائیل

در آغاز فرآیند اسلو، طبقه سرمایه داری که تازه سر بر میداشت، حامی شدید مذاکرات بود. نمونه بسیار مشخص این حمایت، گائون در ۱۹۸۷ مدیر عامل شرکت Koor (نورچشمی Histadrut) بود و گذار Koor به یک شرکت خصوصی را رهبری می کرد. از نظر گائون و طبقه سرمایه دار جدید اسرائیل، اسلو گام مهمی در باز کردن راه اقتصاد کشور به بازار جهانی بود. بر اساس این دیدگاه، جذب حجم عظیمی از سرمایه گذاری خارجی در اقتصاد اسرائیل با وجود ادامه تنش بین اسرائیل و فلسطین غیر ممکن بود. همچنین برای شرکت های اسرائیلی، سرمایه گذاری در ایالات متحده، اروپا و به اصطلاح بازارهای تازه، بدون حل سیاسی منازعه اسرائیل - فلسطین امکان پذیر نبود. Koor "پروژه صلح اش" را بلافاصله پس از امضای اعلامیه اصول (Declaration of Principles) در ۱۹۹۳ که داد و ستد اسرائیل، فلسطین، اعراب و کشورهای اروپایی را در پروژه های سرمایه گذاری مشترک در منطقه متحد کرد، به کار انداخت. این شرکت همچنین، شریک عمده حکومت خودگردان فلسطین (PA) در پروژه های زیربنایی و صدور کالا به WB/GS به شمار می رود. دلیل اصلی این حمایت، از نیاز به پایان دادن تحریم کالاها اسرائیلی توسط اعراب ناشی می شود که اسرائیل برای تضمین ثبات فضای تجاری اش در اسرائیل به آن نیاز دارد. هدف اسرائیل آن بود که بصورت پیمانکار صنایع با تکنولوژی پایین نظیر نساجی ها در کارخانجات واقع در مصر و اردن که هزینه نیروی کار در آنها بسیار پایین تر از داخل اسرائیل است درآید. و تا حدود زیادی هم در رسیدن به این هدف موفق شد، به صورتی که هم اکنون شرکت های اسرائیلی، کالاها خود را در نواحی صنعتی اردن، مصر و مناطق تحت اشغال تولید می کند.

اسرائیل از همان آغاز سال ۱۹۹۳ به فکر جانشینی کارگران خارجی که از آسیا و اروپای شرقی وارد می شدند به جای نیروی کار هر روزه فلسطینیانی که از ۱۹۶۷ در اسرائیل کار می کردند، بود. در حالی که این نیروی کار خارجی اندکی از نیروی کار این فلسطینیان بالاتر بود (باید به آنها مسکن می دادند و هزینه آوردن آنها به کشور هم به این هزینه کار اضافه می شد)، اما این کارگران جدید شدیداً قابل استثمار بودند و اکثراً "بطور غیر قانونی" (هرچند با اطلاع کامل مقامات) به کشور وارد می شدند. آنها بوسیله شرکت های کاربایی که در تایلند، فیلیپین و رومانی تأسیس شده بودند آورده می شدند و از همان لحظه ورود، گذرنامه شان توسط کارفرما گرفته می شد و در شرایط بسیار بد و حقوق بسیار پایین به کار گمارده می شدند. آنها ارتش ذخیره صنعتی ایده آلی بودند، زیرا براحته به علت اقامت غیر قانونی شان در اسرائیل می شد آنها را از کشور اخراج و به کشورهایشان بازگرداند.

است، بستگی داشته باشد و یا به کسب و کارهای کوچک خانوادگی. این ساختار طبقه کارگر فلسطینی، از لحاظ استراتژی سیاسی کاملاً مشخص و حائز اهمیت است هرچند، طبقه کارگر از لحاظ جمعیتی، رقم مهمی را تشکیل میدهد، اما بخش سازمان یافته ای که با اهمیت اقتصادی که بتواند استراتژی طبقاتی را در جنبش آزادیبخش فلسطین دنبال کند، نیست. و شاید این خصلت، آنرا از مثلاً نمونه جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی که در آن طبقه کارگر سازمان یافته (بوژه کارگران معادن) نقش اساسی در آن داشت، متمایز می کند.

وجود این ساختار طبقاتی، امروزه کاملاً خود را نشان می دهد. از آپریل امسال، حدود ۷۰۰۰۰ نفر از ساکنین ساحل غربی در تمامی این مدت تحت محاصره حکومت نظامی بوده اند. این حکومت نظامی (بوژه دستگیری خانه به خانه) به معنای آن است که هیچ کدام از ساکنین این منطقه بدون خطر کشته شدن توسط ارتش اسرائیل نمی تواند از خانه اش بیرون بیاید. و زمانی که برای چند ساعت این حکومت نظامی برداشته می شود، مردم فقط می توانند برای تهیه مایحتاج عمومی و دیدن دوستان و آشنایان از خانه خارج شوند و در نتیجه نمی توانند هیچگونه فعالیت سودمندی داشته باشند. در چنین زمینه ای است که برنامه ریزی اساسی برای زندگی غیر ممکن می شود. نمی دانی که آیا می توانی فردا به سر کار، مدرسه یا دانشگاه بروی و یا مجبوری به خاطر حکومت نظامی خانه نشین شوی. و نتیجه، ملتی است که زندگی اش بازیچه این مخاطرات است.

وجود حکومت نظامی، تغییرات در ساختار طبقاتی فلسطین و همچنین اسرائیل را پس از اسلو به کامل ترین شکلی نشان می دهد. در یک جامعه نظام مند سرمایه داری، این نوع از حکومت نظامی کاملاً غیر ممکن است، زیرا کل کار و صنعت را در طول ماه ها کاملاً متوقف می سازد. در خلال اولین انتفاضه که در ۱۹۸۸ آغاز شد، اسرائیل گاه به گاه و در برخی از روستاها به ایجاد حکومت نظامی دست می زد، اما هرگز نه برای چنین مدت و زمان طولانی که اکنون به آن دست زده است. این اقدامات و همچنین دوری طولانی مدت از محل اقامت در خلال انتفاضه اول که بواسطه اعتصابات عمومی ایجاد شده بود، به آنجا منجر شد که "اداره اشتغال اسرائیل" (Israeli Employment Service) آن وضعیت را برای اقتصاد اسرائیل "آسیب پذیر" توصیف کند. امروزه، تمامی رهبران سیاسی اسرائیل از حکومت نظامی دائمی بستن مرزها و جدایی کامل اقتصادی پشتیبانی می کنند.

ساختار طبقه کارگر فلسطین بر استراتژی سیاسی آن در جریان انتفاضه اخیر تأثیر بسیار عمیقی به جا گذاشته. اعتصاب یا دیگر اقدامات کارگری در اینجا هیچ مفهومی ندارد، زیرا آنها کمترین تأثیری بر اقتصاد اسرائیل ندارند و تنها به زیان کارگران و خانواده هایشان تمام می شوند. یکی دیگر از پیشنهاداتی که برای اقدام سیاسی در جریان انتفاضه منظمأ مطرح شده، تحریم کالاهای اسرائیلی است. اما علیرغم برخی تلاش های سمبولیک، روابط اقتصادی بین اسرائیل و اقتصاد فلسطین آن چنان درهم تنیده شده که عملی شدن آن را غیر ممکن می سازد، زیرا اکثر قریب به اتفاق کالاهای مصرفی فلسطینیان از اسرائیل وارد می شود. هیچ منبع تولید داخلی برای لبنیات، گوشت، سیمان، بسیاری از میوه ها و سبزیجات و کالاهای برقی وجود ندارد. برق، خطوط تلفن، آب و حتی اینترنت فلسطین نهایتاً توسط حکومت اسرائیل کنترل می شود.

آیا فرایند اسلو مرده است؟

تکیه کلام عمومی ای که هم در رسانه های همگانی و هم از سوی برخی از جناح های PA و حکومت اسرائیل به گوش می رسد آن است که انتفاضه اخیر به معنای پایانی بر

دومین منبع عمده درآمد PA، پرداخت های خارجی از طرف ایالات متحده، اروپا و حکومت های عربی است. در سال ۲۰۰۱، این وجوه حدود ۷۵ درصد از بودجه مربوط به پرداخت حقوق سالانه PA را شامل می شد. بدون این پول، ۱۲۲۰۰۰ کارمند خدمات عمومی PA بی حقوق خواهند ماند. علاوه براین، کمک کنندگان مالی خارجی، از برنامه های اضطراری نظیر کمک غذایی، ایجاد اشتغال و بازسازی امور زیربنایی ویران شده، حمایت می کنند. کسر بودجه تجاری WB/GS ۴۵-۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی است که عمدتاً توسط کمک کنندگان خارجی تأمین می شود.

این رابطه بین مناطق فلسطینی و اقتصاد اسرائیل و ماهیت کمپرادور طبقه سرمایه دار فلسطین، خصلت کاملاً متمایزی را در طبقه کارگر فلسطین بوجود آورده است. نیروی کار به سه حوزه کلی کار تقسیم شده ۱- کارگران داخلی اسرائیل و شهرک های یهودی نشین که با وضعیت سیاسی اخیر، شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته اند ۲- تعداد کثیری از فلسطینیانی که در بخش عمومی PA کار می کنند و ۳- بخش خصوصی که عمدتاً موسسات و یا کارگاههای کوچک را در بر میگیرد. بدین ترتیب عملاً صحبتی از طبقه کارگر در WB/GS نمی شود کرد.

در حالی که کارگران فلسطینی که در اسرائیل کار می کنند روز بروز اهمیت خود را در اقتصاد اسرائیل از دست داده، اما این نیرو همچنان نسبت بسیار مهمی از نیروی کار فلسطین را تشکیل میدهد. در ماه های پیش از آغاز انتفاضه در سال ۲۰۰۰، تنها بیش از ۲۰ درصد نیروی کار فلسطینیان در WB/GS (باستثناء اورشلیم) در اسرائیل و شهرک های یهودی نشین کار می کردند. در سال ۱۹۸۸، در جریان اولین شورش ها در مناطق اشغالی، نسبت نیروی کار فلسطینی که در داخل اسرائیل کار می کردند، بیش از ۵۰ درصد بود. بدینگونه در عرض دوازده سال، تعداد کارگرانی که برای کارفرمایان اسرائیلی کار می کردند بیش از ۶۰ درصد کاهش پیدا کرده است. این کارگران کجا رفته اند؟

بیشترین افزایش پس از فرآیند اسلو، در استخدام در خدمات عمومی PA صورت گرفته که تقریباً ۲۵ درصد اشتغال در اقتصاد محلی شامل می شود. نسبت نیروی کار استخدام شده در بخش خدمات عمومی از اوایل سال ۱۹۹۶ تاکنون تقریباً دو برابر شده، و بیش از نیمی از هزینه های PA صرف پرداخت دستمزد به این گروه می شود.

سومین بخش مهم اشتغال، بخش خصوصی است (بوژه در حوزه خدمات). آن چه این بخش را متمایز می سازد، آن است که کاملاً در اختیار کسب و کارهای کوچک خانوادگی است. مناطق فلسطینی به خاطر سی سال سیاست های ضد توسعه اسرائیل، فاقد هرگونه صنعت بزرگ است. بیش از ۹۰ درصد از کسب و کار بخش خصوصی، کمتر از ۱۰ درصد جمعیت را در استخدام دارد.

تبعات سیاسی

اسلو، در سطح اقتصادی، آهنگ رشد طبقه سرمایه دار انگل صفت فلسطینی را که تماماً به رابطه اش با سرمایه اسرائیلی اتکاء داشت، تسریع کرد. در همین حال، اسرائیل به وابستگی اش به نیروی کار ارزان فلسطینی، از طریق هجوم عظیم کارگران خارجی که شدیداً قابل استثمار بودند، پایان داد. و در عوض، کارگران فلسطینی بصورت ارتش ذخیره صنعتی در آمده اند که بسته به شرایط می توانند به خدمت گرفته و یا اخراج شوند. ده ها سال سیاست توسعه زدایی و کنترل کامل اسرائیل بر سرزمین های فلسطین به معنای آن است که نیروی کار بومی فلسطین یا به بخش عمومی که کاملاً به کمک خارجی وابسته

امروزه مشکل بتوان از یک "انتفاضه" به مفهوم جنبش توده ای و مردمی سخن گفت. به دلایلی که در فوق برشمردیم، در شورش اخیر، شرکت توده ها بسیار ناچیز است. اما روحیه مقاومت بسیار قدرتمندی وجود دارد که عرب ها به آن "سمی الدین" یا "پا برجا و استوار" می گویند. بدین دلیل است که شکل سرکوبی که توسط حکومت اسرائیل اتخاذ شده با تنبیه انتخابی توده ها مشخص می شود. تاکتیکی که هدفش تضعیف روحیه و وادار کردن توده های فلسطینی به تمکین و فرمانبرداری است.

پانویست ها:

۱- "اعلامیه اصول" (DOP) که به "توافقنامه اسلو" شهرت یافته، در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ بین حکومت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین به امضاء رسید. و این نسخه مذاکرات مخفیانه ای بود که بین حکومت اسرائیل و برخی از رهبران فلسطینی جریان داشت. بر خلاف این توهم گسترده که اسلو را توافق نامه ای با هدف رسیدن به صلح پایدار و استقرار دولتی فلسطینی در ساحل غربی و نوار غزه می داند، این روند، توافقی بسیار بی پایه و اساس برای ایجاد توهم حاکمیت مستقل فلسطین بود که در عمل به دائمی کردن سلطه اسرائیل در تمامی مناطق فلسطینی منجر شد و من در زیر با جزئیات به آن خواهم پرداخت.

۲- Histadrut (General Federation of Workers in Eretz Israel) ستون فقرات سازمان اداری شهپرک های یهودی پیش از استقرار دولت بود که تشکلات های مستعمره سازی، تولید اقتصادی و بازاریابی، اشتغال کارگران و دفاع را کنترل می کرد. Histadrut اتحادیه کارگری به مفهوم کلاسیک آن نبود، بلکه آنچه برایش در درجه اول اهمیت بود را اهداف "ملی" تعیین می کرد و نه منافع کارگران. در سال ۱۹۶۰، دبیر کل Histadrut (Pinhas Lavon) این سازمان را چنین توصیف می کند: "فداریسم عمومی کارگران" توسط چندین هزار جوانی که می خواستند در کشوری توسعه نیافته که کار در آن ارزان بود، به کار بپردازند، کشوری که دست رد به سینه ساکنین بومی اش می زد و نوآمدگان را چندان خوش نداشت، در چهل سال پیش تأسیس شد. تحت چنین شرایطی، تأسیس Histadrut رویدادی بسیار اساسی در فرآیند زایش دوباره قوم یهود در سرزمین آباء و اجدادی اش به شمار میرفت. Histadrut ما سازمانی عام برای این قوم با تمامی پوست و خونس است. یک اتحادیه کارگری نیست. (نقل شده از مقاله "ماهیت طبقاتی اسرائیل"، New Left Review ژانویه - فوریه ۱۹۷۱)

۳- برای برخی از منالهای این تحلیل نگاه کنید به کتاب Gershon Shafir "زمین، کار و منشا منازعه اسرائیل و فلسطین ۱۹۱۴-۱۸۸۲" (Cambridge University Press 1989). کتاب "اسطوره های تأسیس اسرائیل: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و ساختن دولت یهودی" نوشته Zeev Sternhell (Princeton University Press 1998) و Llan Pappé ed کتاب "مسأله اسرائیل - فلسطین: بازنویسی تاریخ ها" (London, Rutledge, 1999)

۴- Lewin-Eptein, Noah and Moshe Semyonov "تغییرات اشغالی در اسرائیل: بازآوردن بازار کار" (Israel social science research 2 Nov 1984)

۵- برای بررسی دقیق تر این موضوع نگاه کنید به کار Jonathan Nitzan و Shimson Bichler بویژه در "از منافع جنگ تا تقسیم سود صلح: اقتصاد سیاسی جدید اسرائیل" (پایتز ۱۹۹۶) Capital and Calss vol.60.

۶- نشانه های جدیدی در دست است که شرکت های بزرگ اسرائیلی تلاش دارند تا حزب کارگر را به عنوان نیروی سیاسی با حمایت مالی وسیعی که به شهردار حيفا Amram Mitzna برای کاندیداتوری رهبری حزب کارگر علیه Ben Eliezer در ماه های اخیر میدهد، بازسازی کند.

۷- World Bank, Trade options for the Palestinian Economy-Working paper, No.21 (English), March 2001 "پروتکل پاریس" توافق نامه ای اقتصادی بود که به عنوان بخشی از فرآیند اسلو در سال ۱۹۹۵ به امضاء رسید. و جزئیات کامل کالاهایی را که فلسطینیان مجاز به صدور یا وارد کردن آن هستند و قوانین مالیاتی و دیگر مسایل اقتصادی را ترسیم می کند.

فرآیند اسلو است. برخی از مفسران فلسطینی، اسرائیل را متهم می کنند که می خواهد PA را مضمحل کرده و به "به اصطلاح" "اداره مدنی اسرائیل" (Israeli Civil Administration) که تا ۱۹۹۳ بر WB/GS حکومت می کرد، بازگرداند.

ایرادی که در این نظرات وجود دارد آن است که در یک بررسی دقیق تر روشن می شود که این نظرات هیچ ربطی با آنچه که هم اکنون بطور عملی جریان دارد، ندارند. در اینجا بسیار مهم است تا بین آنچه که اسلو مدعی انجام آن بود و آنچه واقعاً می خواست بدان برسد، تمایز قایل شد.

اگر فرآیند اسلو راه استراتژی ای برای بوجود آوردن یک حکومت تابع و مطیع بدینیم (صرفنظر از دست دادن ها در چمن کاخ سفید)، آنگاه روشن می شود که این فرآیند بسیار دور از مردن است. در ماه گذشته، حکومت اسرائیل نقشه ای را دنبال کرده که هدفش سلب مالکیت از زمین ها در ساحل غربی و مجبور کردن فلسطینیان به اقامت در آنهاست. این نقشه شباهت های زیادی به طرح هایی که توسط حکومت آفریقای جنوبی برای سیاهان آن کشور در طول سالهای آپارتهاید کشیده بود، شباهت دارد. کشیدن دیواری به ارتفاع ۹ متر و به طول صدها کیلومتر در اطراف شهرهای نابلس، جنین، کالکیلا و تولکارم که در شمال ساحل غربی واقع اند، هم اکنون به پایان رسیده است. دیواری مشابه در اطراف اورشلیم ساخته شده است. در ارتباط تنگاتنگ با ساختن این دیوارها، سیستم جدیدی از ورقه عبور ابداع شده که بر اساس آن هر فلسطینی که بخواهد بین شهرهای فلسطین رفت و آمد کند، باید اجازه نامه هفتگی را از فرماندهی نظامی اسرائیل در ساحل غربی دریافت کند. تمامی کالاهایی که به مناطق فلسطینی وارد می شوند، باید از سه نقطه ترانزیت که تحت کنترل ارتش اسرائیل است عبور کنند. در واقع، ساحل غربی به سه کانتون تقسیم شده (در شمال، مرکز و جنوب ساحل غربی) که هرگونه حرکت افراد یا کالاها بین این مناطق باید با کنترل ارتش اسرائیل انجام شود.

این سه کانتون در ساحل غربی توسط شرکت های یهودی نشین و بزرگ راههایی که ورود فلسطینیان به آنها ممنوع است، از هم جدا شده اند. پلاک اتومبیل های متفاوت و جداگانه ای برای رانندگان فلسطینی و اسرائیلی در نظر گرفته شده که همین خود، یکی از پایه های ایجاد سیستم آپارتهاید در ساحل غربی را تشکیل می دهد. جمعیت فلسطین در نوار غزه، بیش از ده سال است که از هرگونه ارتباط با ساحل غربی محروم شده و بدین ترتیب، چهارمین کانتون طبق نقشه های اسرائیل ایجاد شده است. نوار غزه اکنون سالهاست که با سیم خار دار محاصره شده و اکنون یکی از پر جمعیت ترین (برحسب مساحت) مناطق روی زمین است (یک میلیون نفر جمعیت تنها در چند کیلومتر مربع در محاصره به سر می برند). حتی برای ماهیگیران فلسطینی که برای کسب روزی جان خود را در کف دست گرفته و به دریا می زنند نیز گرفتن اجازه از ارتش اسرائیل الزامی است.

در ورای این فرآیند، تغییرات اقتصادی ای نهفته است که در فوق به تشریح آنها پرداختیم؛ تلاش سرمایه داری اسرائیل برای تحمیل یک راه حل سیاسی به منازعه ای که به شرکت اسرائیل در بازار جهانی کمک می کند، به اقتصاد اسرائیل برای لیبرالیزه شده اجازه می دهد و بازار کار و مصرف را در خاورمیانه به روی اسرائیل می گشاید.

مانع عمده بر سر راه این فرآیند، توده های فلسطینی اند و نه PA. هدف استراتژی کنونی اسرائیل، از هم پاشیدن PA نیست، بلکه درست برعکس، استحکام بخشیدن به آن برای سرکوب بهتر توده های فلسطینی است. برخی از اعضای PA، قطعاً با این جریان خواهند رفت، اما در این جریان افراد مهم نیستند، بلکه کل ساختار و نفس آن اهمیت دارد.



آمریکای لاتین

وورشکستگی نظام امپریالیستی

غلام - آمریکا

دهد، دست امپریالیست های امریکائی را کماکان در حراج نفت ونزوئلا باز گذاشته است؛ همچنین به نیروهای مسلح امریکا اجازه داده است که از آسمان آن کشور برای پروازهای جاسوسی خود بر علیه چریک های کلمبیا استفاده نمایند.

مسلمای ایران که می دانند که امریالیست ها و مرتجعین داخلی در سال ۵۷ چگونه انقلاب ایران را به کج راه برده و کنترل توده های انقلابی را به دست خود گرفتند، جای تعجب نیست که می بینند در امریکای لاتین نیز امپریالیست ها و بورژوازی وابسته می کوشند با شناخت از وضعیت انقلاب توده ها و به طور مشخص با شناخت از دیدگاه ها و برخورد نیروهای اپوزیسیون و راضی کردن نیروهای متزلزل و با توسل به ترفند های مختلف (از جمله با ایجاد شرایطی جهت منحرف کردن نیروهای بینابینی از مسیر مبارزه بر علیه امریالیسم، آن ها را به نیروهای بی آزار تبدیل می کند و یا حتی مسیر مبارزه آنان را در خدمت اهداف پلید خود قرار می دهد) "انقلابی" عمل نمایند.*



* تجربه انقلاب ضد امپریالیستی توده های ایران در سال ۵۷، تجربه بسیار گرانبهائی است. ولی متأسفانه بسیاری از جریان های سیاسی و به اصطلاح چپ کشورها از آن درس نگرفته اند. مثلاً کسانی، سردمدار این ایده انحرافی می باشند که گویا امری که انقلاب ایران به طور فوری در دستور کار خود دارد "سرنگونی حکومت اسلام" است (نه حتی سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی)؛ و یا صرفاً جدائی دین از دولت را مطرح و آن را برای دست یابی توده های ستمدیده مردم به خواست های انقلابی خود، کافی می دانند. آنها هیچوقت این سؤال را مطرح نمی کنند که کدام شرایط مادی و نیاز چه طبقه ای باعث روی کار آمدن یک رژیم مذهبی در ایران شد و کدام سلطه اقتصادی و انجام چه وظایفی در چهار چوب نظام سرمایه داری امپریالیستی باعث سربا ماندن یک دولت مذهبی در مدت ۲۴ سال در ایران شده است. آن ها تصور می کنند بدون پاسخ دادن به چنین سئوالاتی و به واقع، بدون نابودی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در ایران گویا می توان شاهد شرایط دموکراتیک و بهبود اوضاع بود. تصور پوچی که جز در خدمت تداوم وضع دهشتناک کنونی قرار ندارد.

نمود. در ماه گذشته، بعد از اینکه دولت این کشور اعلام کرد مالیات ها را افزایش خواهد داد. کارگران و دیگر طبقات و اقشار خلق که درد و رنج و مشقاتشان تحت حاکمیت امپریالیستی در کشورشان بیش از هر زمان دیگری شدت یافته است، دست به یک شورش همگانی زدند. در طی این شورش انقلابی ده ها نفر توسط پلیس سرکوبگر این کشور به خاک و خون افتادند. همچنین در اکوادور جایی که حکومت این کشور چهار نعل در جهت پیاده کردن پروژه های اقتصادی- سیاسی امپریالیست ها به پیش می تازد، جایی که بار بحران اقتصادی موجود بر گرده کارگران و توده های فقیر و محروم این کشور بیش از همیشه سرریز می شود، توده های رنج دیده با خشمی انقلابی مبارزات خود را ادامه می دهند. در اثر شورش ها و اعتراضات وسیع مردم و بطور اخص جنبش بومیان این کشور و در شرایطی که در اثر این مبارزات و بر بستر بحران اقتصادی موجود، اختلافات و تضادهای مرتجعین وابسته، بالا می گیرد، تا کنون شاهد سقوط چندین دولت در اکوادور بوده ایم.

در چنین اوضاعی است که گاه می بینیم مرتجعینی با هزار حيله و ترفند سعی می کنند خود را موافق با خواست و مبارزات مردم جا زده و با شعار های ظاهراً رادیکال به نام ستمدیدگان در راس حکومت قرار بگیرند. همانطور که مثلاً در ونزوئلا یک ژنرال ارتش (اوگو شاوز) که زمانی حرفی ظاهراً رادیکال زده بود، دست به "انقلاب" زده و در خدمت به امپریالیسم و بورژوازی وابسته این کشور، حکومت را به دست گرفت. یا در برزیل، لودا دسیلوا به نام دفاع از کارگر و ظاهراً ایجاد تغییراتی در کشور به نفع ستمدیدگان، رئیس جمهور این کشور شده است. این موجودات در حالیکه خود را به اعتراضات توده ها وصل می کنند، در حال حاضر مشغول پیاده کردن برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول می باشند. در مورد شاوز گفتنی است که این آقا که برای فریب توده ها آنقدر از "انقلاب" داد سخن می

در امریکای لاتین که ستم گری های امپریالیسم بیدار می کند و رژیم های وابسته و پاسدار منافع انحصارات امپریالیستی به اعمال دیکتاتوری (که ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته می باشد) مشغولند؛ جایی که شرایط ظالمانه سیاسی - اقتصادی همراه با بحران های دائمی اقتصادی باعث فقر و نداری و معضلات اجتماعی از قبیل دزدی و فحشاء گشته اند، در چنین وضعیتی توده های انقلابی منطقه با خشمی فراوان و با گزینش شیوه های مختلف مبارزه، رژیم های وابسته را به مصاف می طلبد. در سراسر آمریکای لاتین از مکزیک تا برزیل و آرژانتین، ونزوئلا، السالوادور، پرو، اکوادور، توده های جان به لب رسیده از مظالم سرمایه داری وابسته نه تنها الیگاریشی قدیمی این کشورها بلکه هم چنین سیاست های اقتصاد بازار آزاد را مورد تعرض قرار می دهند.

در السالوادور، اعتصابات و مبارزات کارکنان امور بهداشت در اعتراض به سیاست خصوصی سازی بهداشت در این کشور که مدت ها به طول انجامید، در تداوم خود به جایی رسید که شهر سان سالوادور را به صحنه تقابل خشم و قهر انقلابی کارکنان امور بهداشت و درمان و توده های پشتیبان آن ها از یک طرف و قهر سیستماتیک ضد انقلابی پلیس و نیروهای سرکوبگر از طرف دیگر تبدیل نمود.

در گواتمالا، هزاران نفر از معلمین کشور برای بهبود شرایط کار و زندگی خویش و در خواست افزایش بودجه آموزش و پرورش ماه ها دست به اعتصاب و اعتراض زدند. معلمین مبارز گواتمالا در خلال این مدت بارها مورد حمله نیروهای انتظامی قرار گرفتند ولی دست از مبارزه نکشیدند و در مواردی برای رساندن فریاد اعتراض خود به گوش دیگر توده های ستمدیده، جاده های اصلی شهر را بسته و با نیروهای سرکوبگر درگیر شدند. مبارزه خشماگین توده های دربند امریکای لاتین را می توان در شورش اخیر کارگران و توده های ستمدیده کشور بلیوی مشاهده

پروژه ای حمایت معنوی و مادی کارگران و زحمت کشان را به سوی خود جلب نماید و چنان رابطه زنده و فعال و ارگانیکی با توده ها ایجاد نماید که بتواند پایدار مانده و رشد کند. این رهبری کمونیستی باید با شناخت از ویژگی های شرایط کشور خود، قوانین واقعی مبارزه سیاسی- طبقاتی را در عمل به کار گرفته و با حرکت در پیشاپیش توده ها، مبارزات آنان را در جهت یک انقلاب پیرومند، رهبری نماید. چنین است که با سرنگونی سلطه امپریالیسم و با کسب قدرت سیاسی توسط توده های رنج دیده به رهبری طبقه کارگر، شرایط دموکراتیک در جامعه ایجاد شده و زمینه های مادی برای برپائی سوسیالیسم بوجود خواهد آمد.



قرض های خارجی و کسری بودجه، کمربند خنم گردیده است. کل آمریکای لاتین از بحران های حکومتی و عدم اتوریته و از عدم برخورداری این دولت ها از مشروعیت در نزد مردم منطقه، رنج می برد.

توده های محروم در آمریکای لاتین در جستجوی پاسخ های انقلابی برای حل مشکلات خود می باشند و به تجربه می بینند که مشکلات آنان با سرنگونی سلطه امپریالیسم و نابودی سرمایه داری وابسته امکان پذیر است. این توده ها تحت تاثیر شرایط وحشتناک زندگی خود، عملا در مقابل مناسبات حاکم می ایستند. با اینحال متاسفانه جنبش توده ها هنوز از نبود یک رهبری کمونیستی، صمیمی و انقلابی در رنج است. این رهبری با درک خلاق از جوهر و اساس انقلابی مارکسیسم-لنینیسم به مثابه یک سلاح تئوریک باید بتواند در عمل راه گشا و تاثیر گذار بر این جنبش باشد. باید بتواند در

میلیون ها انسان کارگر و زحمتکش خصوصا در کشورهای تحت سلطه از جمله آمریکای لاتین شاهد پوسیدگی و ورشکستگی کامل نظم سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای خود بوده اند. نیویورک تایمز به تاریخ دوم مارس دو هزار و سه می نویسد: "آرژانتینی ها که زمانی از امنیت برخوردار بودند، اکنون نه غذایی برای خوردن دارند و نه امیدی به آینده" و از "جان دادن ۱۹ کودک در ایالت توکوس بر اثر سوء تغذیه" خیر می دهد. و اضافه می کند: "گرسنگی در کشوری که در آن تعداد گاوها در مزارع گاو داری آرژانتین بیشتر از جمعیت این کشور است، بیداد می کند. این وضع به خصوص در میان ضعیف ترین ها - کودکان و پیران- شرایط بسیار خطرناکی را ایجاد کرده است". همچنین وال استریت ژورنال (دوم فوریه) به این واقعیت اعتراف می کند که: "دولت های آمریکای لاتین بر اثر رکود اقتصادی جهان ضربه های شدیدی خورده و زیر بار

"تام هورن دال" . دانشجوی انگلیسی . با گلوله های اسرائیلی به قتل رسید!

روز جمعه ، ۱۱ آوریل ۲۰۰۳ ، یکی دیگر از فعالین صلح جو سازمان "جنبش همبستگی بین المللی (International Solidarity Movement) ، به نام "تام هورن دال" (Tom Hurdall) در

شهر "رافا" در ناحیه غزه فلسطین ، به قتل رسید. "تام" که جوانی ۲۲ ساله و اهل انگلستان بود ، چند روزی پیش نبود که به فلسطین رفته بود تا به همراه بخشی از فعالین سازمان یاد شده ، با حضور خود در کنار مردم ستم دیده و محروم فلسطین به آنان یاری رسانده و از حقوق پایمال شده شان جانبداری نماید.

"تام" که روز پنجشنبه به شهر "رافا" در نزدیکی مصر آمده بود ، در سحرگاه روز بعد یعنی جمعه ۱۱ آوریل همراه با ۹ تن از یارانش به جنب یکی از مساجد "رافا" رفت تا مشترکا از تردد یکی از تانک های اسرائیلی که معمولا در چنین روزی (روزهای جمعه) برای ارباب توده های فلسطینی به آنجا گسیل می شوند ، جلوگیری به عمل آورد. این ده نفر تصمیم داشتند با زدن چادر در جایی که تانک ها معمولا در آنجا مستقر می شوند ، از مستقر شدن تانک در آنجا ممانعت نمایند. اما هنگامی که به محل یاد شده می رسند متوجه می شوند که تانک ، آن روز زودتر از رسیدن آنان ، به آنجا آورده شده است. در همان زمان ، فرد مسلحی که در بالای ساختمانی پنهان شده است ، شروع به شلیک کردن به طرف آنان می کند. در این حین ، "تام" ، کودک خردسالی را می بیند که در وسط خیابان ایستاده و گویا از وحشت خشکش زده و نمی تواند تکان بخورد. بلافاصله به طرف او می رود و او را از محل خارج می کند. پس از انجام این عمل قهرمانانه ، او متوجه می شود که دو نفر دیگر ، به همان صورت در گوشه ای گیر کرده و در معرض تیر قرار گرفته اند. به طرف آنها رفته و سعی می کند آنان را نیز از خطر برهاند ، اما در همین لحظه یکی از تیرهایی که به طرف آنها شلیک می شود ، از پشت به سر او اصابت کرده و او را بر زمین می اندازد. "تام" ، بلافاصله به بیمارستان منتقل می شود ، اما تلاش پزشکان برای نجات جان او ، به جایی نرسیده و او پس از مدتی ، در حال اغما ، جان می سپارد. و این در حالی است که ماه پیش نیز ، یکی دیگر از فعالین سازمان "جنبش همبستگی بین المللی" به نام "ری چل کری" ، در همین منطقه توسط یک بولدزر اسرائیلی وحشیانه زیر گرفته شده و به طرز فجیعی به قتل رسیده بود.

پدر "تام" ، که پس از مطلع شدن از زخمی شدن پسر برای دیدن و رسیدگی به حال او به بیمارستان رفته بود اما تنها جسد اش را یافته بود ، در مورد پسرش می گوید: "تام" ، دانشجوی دانشگاه "متروپولیتن" در شهر منچستر ، بود. او از

آنچه که بر سر مردم محروم دنیا آورده می شود ، شدیداً خشمگین بود. از این رو ، پس از جمع کردن ۵۰۰ پوند برای خریدن داروهای مورد نیاز مردم و



تهیه این داروها برای یاری رساندن به مردم منطقه به خاورمیانه رفته بود. در ابتدا (۶ هفته پیش از کشته شدنش) به عراق رفت تا در هنگام جنگ آمریکا و انگلستان با عراق ، بدن خود را به عنوان سپر انسانی در اختیار مردم عراق بگذارد و سپس از آنجا به فلسطین رفت تا به یاری مردم فلسطین بشتابد. وی ادامه می دهد که: "تام" ، پسر بسیار خوش مشربی بود و درست از این رو به هر کجا که سفر می کرد ، در آنجا دوستان بسیاری پیدا می کرد. در عراق عکس های بسیاری برای ارائه به دانشگاه گرفته و سپس از طریق اردن به اسرائیل سفر کرد. می دانم که "تام" تنها از آن رو که می خواست به یاری دو کودک بشتابد ، به شکل ناجوانمردانه ای از پشت مورد اصابت گلوله قرار گرفت. من به سخنان شاهدان عینی ماجرا ، گوش داده ام و تقریبا اطمینان دارم که باید در مورد کشته شدن پسرم از مقامات امنیتی اسرائیل توضیح خواست. نمی دانم که کسی خواهان یاری رساندن به ما هست یا نه ، اما به هر حال خواهان آن هستم که حقیقت مشخص شود و درست به همین خاطر باید یک مقام اسرائیلی یا انگلیسی با جدیت به این موضوع رسیدگی کند." او اضافه کرد که: "آرزو دارم که می توانستم در این مورد امید بسیار داشته باشم. ما امیدمان را در این رابطه از دست نداده ایم ، اما به ما گفته اند که زیاد امیدوار نباشیم."



گرامی باد

یاد و نام باشکوه شهدای کارگر چریکهای فدایی خلق ایران؛ کارگران آگاهی که برعلیه سلطه امپریالیسم و سگهای زنجیرش به پیکار برخاستند و در راه رهایی طبقه کارگر و توده های محروم و تحت ستم ایران، جان فدا کردند؛ رفقا:



فیروز جعفری - /-۶۰ - تیرباران - تهران
 حسن بشیری - ۶۱/۷/۲۰ - تیرباران - بندرعباس
 بهمن (نام سازمانی) - ۶۱/۱۸/ - تیرباران - تنکابن
 حمید میرشکاری (پیشمرگه چریک فدایی خلق) - ۶۲/۳/۲۰ - درگیری - کردستان
 فولادخانی - ۶۲/۵/۳ - تیرباران - بندرعباس
 احمد سرخونی - /-۶۲/۷ - تیرباران - بندرعباس
 سیف الرحمن - /-۶۲/۷ - تیرباران - بندرعباس

جلیل انفرادی - ۴۹/۱۲/۲۶ - تیرباران تهران
 خلیل سلمانی نژاد - ۵۰/۲/۱۸ - انفجار کوکتل مولوتف در خانه تیمی - تهران
 اسکندر صادقی نژاد - ۵۰/۳/۲ - درگیری - تهران
 اصغر عرب هریسی - ۵۰/۱۲/۲۳ - اعدام - تهران
 مناف فلکی - ۵۰/۱۲/۲۲ - اعدام - تهران
 جعفر اردبیل چی - ۵۰/۱۲/۲۲ - اعدام - تهران
 محمد تقی زاده - ۵۰/۱۲/۲۲ - اعدام - تهران
 احمد زبیرم - ۵۱/۵/۲۸ - درگیری - تهران
 ایرج سپهری - ۵۲/۶/۲ - درگیری - تهران
 حسن نوروزی - ۵۲/۱۰/۲۰ - درگیری - لرستان
 یوسف زرکار - ۵۲/۱۱/۱۷ - درگیری - اصفهان
 حبیب الله مومنی - /-۵۴/۲ - درگیری - تهران
 یدالله زارع کاریزی - ۵۴/۴/۶ - درگیری - تهران
 فتحعلی پناهیان - ۵۴/۱۱/۳ - درگیری - تهران
 قربانعلی زرکار - ۵۵/۲/۲۵ - درگیری - تهران
 محمد کاسه چی - /-۵۵/۱۱ - درگیری - تهران
 نوروز قاسمی - ۶۰/۴/۸ - تیرباران - تبریز

پس بیایید
 ای کارگران این جهان
 دست وحدت داد باید این زمان
 تا به هم ریزیم این کهنه جهان
 بر سر این واعظان و
 همه اربابان شان
 تا بگیریم حق خود در این میان
 زین سفلگان
 زین جانیان.

همچو حیوانی زبان بسته، خر ارباب شو
 ار بجنگی، راه تو هموار نیست
 برده را راهی بجز تمکین با ارباب نیست!
 با همه اوصاف خوب می دانیم ما
 کین همه اوراد و آن تفسیرها
 ریشه در تزویر دارند و ریا
 هستی مردم بقایند این جماعت
 از پس مرداب ها
 این روبهان
 این مارها.

آن زمان کز بهر خوبی ها تقلا می کنی
 با تو می گویند: "خبر خود را، خود مختل میکنی
 زندگی را خود به دست خود، مکدر می کنی
 دست بردار از تعارض، رام شو

با اقتباس از شعر

"واعظ و برده"

سروده کارگر مبارز و انقلابی "جو هیل"

هر شبان آیند برون این واعظان
 واعظان سفله
 این ریشو ددان
 پندها، اندرزاها با ما دهند
 "که کدامین راه نیک است و
 کدامین راه کج".

لیک هنگامی کز آنان
 از برای نان شب داری سوال
 جان نان حرفت دهند و قیل و قال

با شما گویند: "که الله، اکبر است
 باغ رضوان خدا، بس مهشتر است
 گرچه اکنون در پی ی نان می دوید
 اندر آن دنیا فراوان نعمتی
 مشکل نان می نباشد را کسی
 چند روزی را که دارید از خدا در این جهان
 کن تو وقف کار و زحمت
 وقت خود وقف دعا
 که خداوند است آن مشکل گشا
 اندر این دنیا به نان جو قناعت کن فقیر
 چون در آن دنیا بخواهید بود سیر".

با همه اوصاف خوب می دانیم ما
 کین همه اوراد و آن تفسیرها
 ریشه در تزویر دارند و ریا
 خیمه شب بازی فراوان

بر منابر
 بر سر بازارها
 هستی مردم بقایند این جماعت
 از پس مرداب ها
 این روبهان
 این مارها.



اطلاعیه های چریکهای فدایی خلق ایران

از اعتراضات اخیر دانشجویان حمایت می کنیم!

در طی چند روز اخیر، صدها تن از دانشجویان دانشگاه اصفهان در اعتراض به عدم توجه مسئولان دانشگاه و دولت نسبت به خواسته های صنفی و سیاسی خود دست به تحصن زده اند. این دانشجویان که پیش از این بارها به طرق مختلف اعتراض خود را ابراز نموده و پاسخی نشنیده بودند، این بار با شکستن درب آمفی تئاتر و همچنین شیشه های این دانشگاه، خشم و نفرت خود را نسبت به جمهوری اسلامی نشان دادند.

یکی از دانشجویان معترض در این ارتباط گفت: ما بارها به طور مسالمت آمیز اعتراض کردیم و هیچکس توجهی به خواسته های جدی ما نکرد و امروز هیچ راهی به جز راه غیرمسالمت آمیز برایمان باقی نمانده است.

دانشجویان این دانشکده طی قطعنامه ای که اساسی ترین خواست های آنها در آن مطرح شده از جمله اعتراض نسبت به کیفیت بد آموزشی، به مقامات دانشکده اعلام کرده اند که چنانچه مانند گذشته به مطالبات آنان توجه ای نشود، تحصن خود را به وزارت کشور خواهند کشانید. خبر دیگری حاکی است که دانشجویان مجتمع حصارک نیز در اعتراض به سطح نازل سلف سرویس این دانشگاه و غذای نامطلوب آن با سر دادن شعارهایی علیه مسئولین رژیم جمهوری اسلامی خواستار تغییرات ریشه ای در این دانشگاه شده و اولتیماتم دادند که در صورت ادامه چنین وضعی از رفتن به کلاس های درس خودداری خواهند کرد.

در حالی که دانشجویان این دانشگاه ها فریاد اعتراض و خشم خود را علیه تمامیت جمهوری اسلامی بلند کرده اند، سازمان ضد دانشجویی دفتر تحکیم وحدت که یکی از تشکل های رژیم ساخته است، مانند همیشه تلاش کرد مبارزات دانشجویی را از مسیر واقعی خود منحرف کند. این سازمان بلافاصله وارد معرکه شد و با تظاهر به همراهی با دانشجویان متحصن سعی کرد دانشجویان را متقاعد کند تا به جای خشونت که در نهایت به نفع آنان نیست! نامه ای به خاتمی و دیگر مقامات بلندپایه حکومت اسلامی بنویسند.

ما ضمن حمایت و پشتیبانی از اعتراضات و اعتصابات اخیر دانشجویان برای تحقق بخشیدن

به خواسته هایشان، توطئه های عوامل رژیم جمهوری اسلامی، به خصوص "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" را محکوم کرده و یکی از عوامل عمده دستیابی دانشجویان به خواسته های سیاسی - صنفی شان را تلاش در جهت ایجاد تشکل های دانشجویی مستقل و دمکراتیک و افشای عناصر حامی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، می دانیم.

پیروز باد مبارزات دانشجویان!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران

اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

بزرگراه تهران - خاورشهر توسط مردم مسدود شد!

هزاران نفر از مردم شهرک خاورشهر تهران برای ساعت ها بزرگراه این منطقه را مسدود کرده و با آتش زدن لاستیک از عبور و مرور هرگونه وسیله نقلیه ای جلوگیری کردند. این حرکت اعتراضی بزرگ در اعتراض به گرانی سرسام آور آب آشامیدنی انجام شد.

آب آشامیدنی این شهرک که از نظر بهداشتی کیفیت بسیار پایینی را داراست تاکنون باعث شیوع بیماری های بسیاری شده و اهالی این منطقه سالهاست که پیگیرانه اعتراضات خود را با نامه نگاری و تجمع در برابر مراکز دولتی و به خصوص سازمان آب منطقه نشان داده اند. اما علیرغم ارقام بسیار بالای بیمارانی ناشی از آلودگی آب آشامیدنی و به ویژه شیوع بیماری های کلیوی و مبتلا شدن کودکان به بیماری های واگیردار انگلی، تاکنون هیچگونه اقدام موثری در جهت بهبود کیفیت آب آشامیدنی این منطقه صورت نگرفته و اهالی این منطقه کماکان و به ناچار آب آشامیدنی خود را از مسافت های دور دست تهیه می کنند. از طرف دیگر، قیمت آب آشامیدنی این شهرک در یکی دو سال اخیر بیش از پنج برابر افزایش یافته است.

نیروهای سرکوبگر رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی، این بار نیز مانند گذشته، اعتراضات مردم خاورشهر را شدیداً سرکوب کردند به طوری که در جریان این حرکت وحشیانه بیش از پنج

نفر از مردم این شهرک مجروح و ده ها تن دیگر دستگیر شده که از سرنوشت آنان اطلاعی در دست نیست.

ما ضمن پشتیبانی از اعتراض اهالی شهرک خاورشهر، این عمل جنایتکارانه جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم نموده و خواهان آزادی قطعی و فوری تمامی دستگیر شدگان هستیم.

زنده باد مبارزات خلق های ایران!

مرگ بر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

از خواسته های کارگران واحد تولیدی بعثت دفاع کنیم!

روز جمعه دوم ماه مه کارگران واحد تولیدی ماشین های اداری بعثت که جملگی در معرض اخراج قرار گرفته اند، در مقابل وزارت کار و امور اجتماعی تجمع کرده و با سر دادن شعارهایی علیه دست اندرکاران و همچنین رؤسای کارخانه مذکور خواستار روشن شدن وضعیت بلاتکلیفی خود شدند. رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی که پاسخی جز سرکوب برای کارگران ندارد، در مقابل چنین خواست عادلانه ای تنها اقدام به اعزام نیروهای نظامی خود به محل تجمع کارگران نمود. در نتیجه اعتراض چندین ساعته کارگران با توجه به تهدید شدن زندگیشان از سوی پلیس مخفی و نیرو های سرکوبگر رژیم در محل، عجلتاً پایان یافت.

ما ضمن اعلام حمایت خود از خواست های کارگران تاکید می کنیم که اقدامات رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی در سرکوب کارگران به نفع سرمایه داران، تنها ضرورت سرنگونی هر چه قاطعانه تر کلیت رژیم جمهوری اسلامی را برای کارگران مطرح می نماید و بالاخره این کارگران هستند که با نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران جامعه نوینی را بر پا خواهند ساخت.

زنده باد مبارزات طبقه کارگر ایران!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک های فدائی خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۸۲

کارگران مبتلا به بیماری های ناشی از آلودگی هوا در کارخانه های همدان در معرض خطر اخراج قرار گرفته اند!

از سال ۱۳۸۰ تاکنون تعداد بسیاری از کارگران مبتلا به بیماری های تنفسی و ریوی از کار اخراج گردیده اند و در ادامه این سیاست ضدانسانی روز دوم ماه مه دبیر اجرایی خانه کارگر همدان که نهادی وابسته به رژیم جمهوری اسلامی است اعلام کرد از آنجایی که این کارگران به سختی قادر به ادامه کارند، کارفرمایان تصمیم به اخراج آنان و تصفیه اینگونه کارگران بیمار در شهر همدان گرفته اند.

این کارگران که بین ۲۰ تا ۳۰ سال مورد استثمار وحشیانه قرار گرفته اند و امروز از حداقل رفاه زندگی محروم هستند و علت بیماری آنان آلودگی محیط کار اعلام گردیده، بدون هیچگونه پشتوانه مادی و تعهد عملی از طرف رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی اخراج می شوند.

نه تنها کارگران شهر همدان که کارگران اقصاء نقاط ایران، علیرغم سرکوب خشن و آشکار نیروهای سرکوبگر رژیم، بارها علیه وضعیت نکبت بار محیط کاری خود که فاقد هرگونه امکانات امنیتی و بهداشتی بوده اند، دست به اعتراض و تحصن و راهپیمایی زده و از هرگونه فرصتی جهت رساندن صدای اعتراض خود به گوش مسئولین امور کوتاهی نکرده اند. اما تاکنون نه تنها هیچ بهبودی در ارتباط با وضعیت بهداشتی آنان حاصل نگردیده بلکه شرایط اسفناک محیط کار هر روز قربانیان بیشتری از طبقه کارگر ایران می گیرد.

امروز کارگران بیمار شهر همدان، که نیاز مبرم به مراقبت های پزشکی و درمانی دارند و علاوه بر این نان آور خانواده های خود هستند، در معرض اخراج قرار گرفته اند و در این تنگنا، این تنها کارگران بیمار نیستند که آسیب جدی می بینند بلکه صدها تن از خانواده های آنان نیز به این ترتیب در معرض خطر جدی قرار می گیرند. ما ضمن محکوم کردن این عمل شنیع رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، حمایت بی دریغ خود را از کارگران کارخانه های شهر همدان، اعلام می داریم.

زنده باد مبارزات طبقه کارگر ایران!



سرنگون باد رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

جمهوری اسلامی ده ها تن از معلمان معترض را مورد ضرب و شتم قرار داد!

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی هرگونه راهپیمایی در هفته معلم را ممنوع اعلام کرده است.

اما علیرغم این، معلمین شهر مشهد از چند روز پیش تاکنون با حضور خود در خیابان های شهر و سپس تجمع در مقابل اداره کل آموزش و پرورش این شهر عملاً اعلام نموده اند که دیگر وقتی به قوانین ارتجاعی رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی نمی نهند. در این چند روزه نیروهای انتظامی - اطلاعاتی رژیم به کرات آموزگاران را مورد ضرب و شتم قرار داده و تعدادی از آنان را روانه سیاهچالهای خود کرده اند، ولی علیرغم همه وحشیگری های ارگان های سرکوبگر رژیم، معلمین بر خواسته های خود پافشاری کرده و به اعتراض شان ادامه می دهند.

واقعیت آن است که آموزگاران در عین حال که جزء محروم ترین اقشار اجتماعی ایران هستند، یکی از پرمسئولیت ترین قشرهای اجتماعی نیز محسوب می گردند؛ قشری که وظیفه خطیر تعلیم و تربیت نسل های آینده را بر دوش دارد. اما آیا آموزگاران می توانند با وجود همه محرومیتی که تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل می شود به وظایف خطیر خود عمل کنند؟ آیا معلمینی که به نان شب محتاج اند و همه مشغله فکری شان رفع مشکلات شخصی خود و گاها شاگردان شان است می توانند در یک چنین شرایط مصیبت باری به کار تعلیم و تربیت بپردازند؟ در چنین شرایطی رژیم بیشرمانه از آنها می خواهد که به هیچ چیز اعتراض نکنند و سربراه باشند.

واقعیت این است که در چند سال اخیر و به خصوص بعد از آن که رژیم، خاتمی مزدور را با ریاکاری تمام به ریاست جمهوری نشاند، تشکل های رژیم ساخته هم به سرعت در همه جا ریشه دواندند. یعنی این که رژیم علاوه بر این که به طور آشکار و پنهان به جنایت های خود ادامه داد، یکسری سازمان ها و جریانات به اصطلاح

سیاسی هم راه انداخت و پول های هنگفتی هم در اختیارشان گذاشت تا بتوانند مبارزات واقعی مردم را به انحراف بکشاند. این جریانات و سازمان ها که در واقع دست شان با رژیم جمهوری اسلامی یکی است و گردانندگان آنها یا پشت پرده با رژیم همکاری می کنند و یا اصلاً از اعضای سازمان اطلاعات رژیم یا همان ساواما هستند، در ظاهر خود را مخالف رژیم جا می زنند و گاها شعارهایی بر ضد رژیم جمهوری اسلامی هم سر می دهند. در هفته معلم و در بحبوحه درگیری های خیابانی معلمین با اوباشان نیروی انتظامی رژیم نیز، یکی از همین تشکل های رژیم ساخته در صحنه ظاهر شد تا شاید بتواند از گسترش مبارزات آموزگاران به خیابان ها جلوگیری نماید. اعلام اینکه "مامورین هیچ برخورد خشونت آمیزی با معلم ها نداشته اند" در حالیکه نیروهای انتظامی دهها معلم را دستگیر و تعدادی را وحشیانه مجروح نموده اند خود نمونه بارزی از عملکرد چنین تشکل هایی است.

ما ضمن اعلام همبستگی و پشتیبانی از خواسته های دمکراتیک آموزگاران، سرکوب این مبارزات بوسیله رژیم جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم و از همه نیروهای انقلابی می خواهیم که ضمن حمایت همه جانبه خود از آموزگاران ایران، سازمان ها، احزاب و نهادهای دست ساخته رژیم را شناسایی و وسیعاً افشاء نموده و اجازه ندهند که جمهوری اسلامی با توسل به چنین ارگان هایی سیاست های سرکوبگرانه خود را پیش ببرد.

پیروز باد مبارزات آموزگاران ایران!
مرگ بر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

کارکنان ماشین سازی لرستان دست به اعتصاب زدند!

در پی اظهارها و نامه نگاری های چندین ماهه کارکنان ماشین سازی لرستان در ارتباط با اوضاع نابسامان اقتصادی خویش با مسئولین کارخانه و مقامات دولتی، سرانجام این کارکنان ضمن صدور قطعنامه ای از هفته پیش دست از کار کشیده و اعلام داشتند که تا زمانی که به خواسته های اساسی خود دست نیابند به اعتصاب ادامه خواهند داد.

کارکنان ماشین سازی لرستان چندین ماه است که هیچگونه حقوق و مزایایی دریافت نکرده اند و حال پس از ۸ ماه که با وعده و وعید های تو

خالی مسئولین ماشین سازی در صبر و انتظار بسر برده اند، با تهدید اخراج نیز روبرو شده اند. علاوه بر این، رژیم جمهوری اسلامی در حمایت از سرمایه داران در پاسخ به اعتراضات کارکنان مبارز چندین نفر از آن ها را دستگیر و روانه شکنجه گاه های خود ساخته است.

امروز با رشد بحران سیستم سرمایه داری حاکم که بسیاری از واحد های تولیدی تعطیل می شوند، سرمایه داران که از استثمار کارگران به سود های کلانی دست یافته اند بدون احساس هیچگونه تعهدی نسبت به زندگی کارگران و یا کارکنان واحدهای تولیدی (مثلاً بدون اینکه حداقل بیمه بیکاری به آن ها بپردازند) آن ها را اخراج و حتی برای چندین ماه یا حتی سال از پرداخت دستمزد به آن ها خود داری می کنند. سرمایه داران زالو صفت لرستان نیز با تعطیل واحد های تولیدی از جمله واحد تولیدی پوشاک، کفش غزال و از همه مهمتر مجتمع صنعتی کشت و صنعت لرستان و دهها واحد تولیدی دیگر حقوق و مزایای چند ماهه کارگران و کارکنان را بالا کشیده اند. به این ترتیب بعد از تعطیلی این مراکز کارگران و کارمندان بدون دریافت دستمزدهای معوقه با آینده ای تیره و نار به سیل بیکاران این استان پیوسته اند.

رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی در جهت حفظ و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته ایران به هر ترفندی متوسل می شود تا ضمن چپاول دسترنج کارگران توسط سرمایه داران، بار بحران های سیستم ظالمانه حاکم هر چه بیشتر بر دوش کارگران سر شکن شود. در مقابل چنین سیاست ردیلانه ای است که کارگران و کارکنان ستمدیده بپاخاسته و با مبارزات خود نشان می دهند که حاضر به تن دادن به خواست های سرمایه داران و رژیم حامی آن ها نبوده و تا تحقق خواست های خود از پای نخواهند نشست. در چنین شرایطی وظیفه همه نیروهای مترقی و انقلابی در خارج از کشور است که فریاد اعتراض کارگران و دیگر زحمتکشان ایران را به گوش مردم جهان برسانند.

زنده باد مبارزات کارگران و کارکنان مبارز استان لرستان!
مرگ بر رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی!
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران
اردیبهشت ۱۳۸۲

درگیری دانشجویان ملایر با نیروهای سرکوبگر رژیم!

دانشجویان مجتمع آموزش عالی ملایر که سالهای سال نسبت به عملکردهای ضد دانشجویی معاونت اداری - مالی این دانشگاه ابراز ناراضیاتی نموده و بارها در این رابطه به مراکز و نهادهای مختلف دولتی شکایت کرده اما از سوی این نهادها پیوسته مورد بی توجهی واقع گردیده و عملاً هیچگونه نتیجه ای از این گونه تلاش های خود نگرفته بودند، سرانجام در یک حرکت اعتراضی مشترک درب ورودی دفتر معاونت دانشگاه مزبور را به نشانه اعتراض با آجر دیوارکشی کرده و مسدود نمودند.

دانشجویان این دانشگاه به دنبال این اقدام اعتراض آمیز در محوطه دانشگاه تجمع کرده و به طور مسالمت آمیز به اعتراضات خود ادامه دادند، اما در همین اثناء با حمله وحشیانه نیروهای سرکوبگر رژیم مواجه شده و توسط این نیروها مورد تهاجم واقع شدند. دانشجویان به خشم آمده و مبارز دانشگاه مزبور با پرتاب سنگ و آجر به مقابله با اوباش مسلح رژیم پرداخته و شیشه های ساختمان این مرکز آموزشی را در هم شکستند. در این زد و خوردها که چندین ساعت به طول انجامید سه نفر از نیروهای انتظامی به سختی زخمی و بیش از پنج دانشجو مجروح شدند که حال یکی از آنان بسیار وخیم گزارش شده است. به این ترتیب نیروهای انتظامی رژیم با ضرب و شتم و دستگیری تعدادی از دانشجویان، حرکت اعتراضی دانشجویان این دانشگاه را سرکوب نموده و به این صورت موقتا به آن پایان دادند.

ما ضمن حمایت از اعتراضات دانشجویان دانشکده ملایر، حمله وحشیانه مزدوران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به مدرسه عالی ملایر و سرکوب دانشجویان این دانشکده را به شدت محکوم کرده و خواستار آزادی قطعی و فوری همه دستگیر شدگان این واقعه می باشیم.

زنده باد مبارزات حق طلبانه دانشجویان ایران!
سرنگون باد رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

در استان سیستان و بلوچستان مردی با شمشیر گردن زده شد!

رژیم مرتجع و جنایتکار جمهوری اسلامی بار دیگر دست به جنایتی تازه زد. دیوان عالی رژیم

مستبد جمهوری اسلامی بر اساس احکام متجربانه و قرون وسطایی مجازات اسلامی، مردی را به مرگ از طریق گردن زدن بوسیله شمشیر محکوم نمود و چند روز پیش این حکم جنایتکارانه به اجرا در آمد. همزمان با این عمل فجیع و غیرانسانی، رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی، ۸ تن دیگر را در مشهد به جرم "اخلال در نظم عمومی" به دار آویخت.

رژیم ددمنش و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که از بدو استقرار جهنمی خود، توده های تحت ستم ایران را حتی از ابتدایی ترین حقوق انسانی و اجتماعی محروم ساخته و با بسط

و گسترش هرچه بیشتر مناسبات ظالمانه سرمایه داری وابسته هستی و حیات توده های محروم ایران را بر آنان سیاه کرده است، با توسل به این گونه جنایات همواره کوشیده است تا اوضاع طغیان برانگیز موجود در جامعه را هر چه بیشتر تحت کنترل خود قرار دهد.

از پایمال ساختن بدیهی ترین حقوق انسانی توده ها تا سرکوب وحشیانه مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان و خلق های محروم سراسر ایران، از حبس و بند و شکنجه انقلابیون و آزادیخواهان تا قتل عام و کشتار زندان سیاسی، و از اعمال فشارها و محرومیت های مختلف اقتصادی و اجتماعی بر زنان، جوانان و

روشنفکران تا پهن کردن بساط مجازات های بربرانه ای نظیر قصاص و سنگسار و شلاق و دار در ملاء عام، همه و همه بیانگر این واقعیت اند که حفظ سیستم ظالمانه سرمایه داری وابسته در ایران و بقاء رژیم جمهوری اسلامی به عنوان رژیم سیاسی حافظ و مجری منافع این نظام، همواره با اعمال دیکتاتوری خشن و خشونت گسترده دستگاه حاکم، توأم بوده و تنها از این طریق امکان پذیر می باشد.

به اعتبار همین واقعیت همواره به اثبات رسیده، ما ضمن محکوم نمودن کلیه احکام و مجازات های وحشیانه و ضدبشری رژیم سراسر جرم و جنایت جمهوری اسلامی، تأکید می کنیم که

دستیابی به هرگونه تحول واقعی و اساسی در اوضاع اسفناک اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی در جامعه ایران قبل از هر چیز منوط به سرنگونی تمامیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، می باشد.

سرنگون باد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

اشپیگل: آیا پیشنهاد خوبی است، اگر آمریکا از آنجا سریع عقب نشینی کند؟

برژنسکی: طبیعی است که حضور ارتش آمریکا در آنجا برای مدتی معین لازم است، امیدوارم که این مدت طولانی نشود. یک رژیم انترناسیونال باید سریع آنطور که ممکن است رژیم موقت را تا تحویل آن به عراقی ها بعهده بگیرد.

اشپیگل: در افغانستان حمید کرزای در زمان جنگ بعنوان یک شخصیت ملی مشخص شده بود، آیا برای

عراق کسی را می شناسید که رُل چنین شخصیتی را بازی کند؟

برژنسکی: در حال حاضر خیر، ولی احتمالاً بعد از پایان حکومت صدام حسین یک کسی پیدا میشود. در این رابطه نخبگان عراقی بخوبی مجهز هستند. حتماً شخصی مثل کرزای پیدا خواهد شد.

اشپیگل: آیا کسی از اپوزیسیون خارج از کشور مورد نظر است - مثلاً "احمد چلبی" - رهبر کنگره ملی عراق که چندی پیش در واشنگتن در این مورد خوشحال بود.

برژنسکی: ممکن است. در هر حال باید کسی باشد، که احساسات و تجربه مردم عراق را در عراق به همراه داشته باشد، نه عمدتاً احساسات و تجربه عراقی های خارج از کشور را.

اشپیگل: سختی و مشکلات آینده را چگونه می بینید - در یک جنگ چریکی طرفداران صدام حسین - در آرزوی مستقل شدن کردها، و یا در تمرین کردن شیعیان عراق برای بوجود آوردن یک کشور اسلامی؟

برژنسکی: اگر جنگ خرابی های بزرگی بوجود آورد و زیر بنای عراق از هم به پاشد میتواند تمام این مشکلات بوجود آید. چنانچه جنگ سریع به پایان برسد و چندان مشکلاتی بوجود نیارد، خطر آنست که بعضی افراد در واشنگتن تجربه عراق را در کشورهای دیگر پیاده کنند، مثلاً در سوریه، در لبنان، و یا در ایران.

مصاحبه مجله اشپیگل با

برژنسکی، مشاور امنیت ملی سابق آمریکا

شماره ۱۵ به تاریخ ۲۰۰۳/۴/۷

"بوش باید برنامه صلح را ارائه دهد"

برگردان به فارسی از: همسایه ۲۰۰۳/۴/۱۲

مشاور امنیت ملی سابق آمریکا Zbigniew Brzezinski ۷۵ ساله در باره بعد از پایان جنگ عراق، امکان پایان یافتن درگیریهای خاور میانه و پایان اختلافات آمریکا و اروپا صحبت می کند.

اشپیگل: دکتر برژنسکی، بعد از پیروزی جنگ بر عراق و مرگ صدام حسین، تغییر رژیم در عراق را چگونه بررسی میکنید؟

برژنسکی: تنها امکان واقعی کنونی یک رژیم جدید است. برای تعریف چنین پیروزی ای، رژیمی با ثبات و دمکرات منظور است، نه اینکه رژیمی از اشغالگران نظامی که باعث مقاومت مردم در برابر آن شود.

اشپیگل: آیا شما برنامه ای در واشنگتن برای عراق طرح ریزی میکنید، یک Douglas Mac Arthur جدید که بر بغداد حکومت کند؟

برژنسکی: تقریباً یک برنامه مردد و متزلزل، زیرا تفاوت های اساسی وضعیت عراق با وضعیت ژاپن سال ۱۹۴۵ را در نظر نمیگیرد.

اشپیگل: چه تفاوتهایی؟

برژنسکی: یکی از تفاوتهای وزین، جمعیت ناهمگون عراق میباشد، که به انضباط عادت ندارد، آنطور که ژاپنی های ۱۹۴۵ داشتند.

اشپیگل: جنگ علیه صدام، آشکارا بیانگر تفکری است که راه حل جدیدی برای خاورمیانه ارائه میدهد. راه حل درگیریهای فلسطین از بغداد به اورشلیم است. آیا این ایده را صحیح می‌دانید؟

برژنسکی: میتواند صحتش را ثابت کند. تز واقعی در آینده نزدیک، در آن نهفته است که رژیم بوش بالاخره برنامه صلح بین اسرائیل و فلسطین را ارائه دهد. او به "تونی بلر" قول داده، و اکنون بستگی به آن دارد، بدون آنکه آن قول را به جریان آب بسپارد، به آن عمل کند.

اشپیگل: آیا علائمی موجود است که برنامه صلح را سریع ارائه دهد؟
برژنسکی: تجربه نشان میدهد که نباید چندان خوش بین بود.

اشپیگل: در زمان جیمی کارتر، موقعیکه قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ امضاء شد، شما مشاور امنیت ملی بودید. آیا امیدوار بودید که دیگر در خاورمیانه فقط درگیری حاکم نخواهد بود؟

برژنسکی: بله، طبیعی است. ولی اینطور نشد، زیرا ادامه کاری دائم در این باره صورت نگرفت. در چنین شرایط مشکلی، صلح بخودی خود بوجود نمی‌آید. بنابراین انسان باید همیشه درین رابطه فعال باشد. نادیدنی نیست که نه فلسطینی‌ها و نه اسرائیلی‌ها بخودی خود نمیتوانند با هم کنار بیایند.

اشپیگل: شما در دوران زندگیتان در این باره تعمق کرده‌اید که چگونه میشود ثبات روابط بین‌المللی را تحکیم بخشید. آیا میتواند اینطور باشد که در شرایط تنها ابرقدرت چنین تفکری مسئله روز نباشد؟

برژنسکی: از آنجائیکه هنوز به اغما "coma" نیافتاده ایم، بنظر من میشود جلو بحران را گرفت. در هر صورت در آنارشی جهانی، رسیدن به ثبات جامعه یک آرزوی با ارزشی است. البته جامعه کاملاً با ثبات نخواهیم دید. امیدواریم که دچار بحران کلی نشویم. منظور آنست که تأثیر پذیری ثبات را گسترش دهیم. جنگ نظامی میتواند در این رابطه کمک مهمی باشد، اما احتمالاً کافی نیست، حتی برای یک ابرقدرت.

اشپیگل: رژیم بوش برآنست که بدون تأیید سازمان ملل جنگ در عراق را هدایت کند. متحدین قدیمی مثل فرانسه و آلمان از امریکا یکدفعه فاصله گرفتند. آیا معتقدید که واشنگتن سعی خواهد کرد بعد از اینکه جنگ در عراق پایان یافت، این رابطه را دوباره حسنه کند؟

برژنسکی: با کمال اطمینان، اروپا و امریکا باید درباره اهداف مشترکشان فکر کرده و جوابگو باشند. حتماً باید در این باره خودمان را متمرکز کنیم. آنچه که ما را میتواند با همدیگر در اروپا، - در اطراف مرزهای مشترک اروپا و در خاورمیانه بمقصد برساند - و همچنین طبیعی است در مقابل گسترش یافتن سلاحهای اتمی و تروریسم جدید چگونه ثبات خود را به اثبات برسانیم. اگر ما بخود زحمت ندهیم جهان دچار (coma) اغما میشود. بنابراین هنوز خیلی کار دارد، حتی اگر خود ما قسمت قاطع کاربرد نظامی را پشت سرمان بگذاریم و رژیمهایمان بخواهند اختلافاتشان را کنار بگذارند.

اشپیگل: "دونالد رامسفلد" هم اکنون گفته است، سوریه بخاطر نقش اش در حمل و نقل و فرستادن اسلحه به عراق باید جوابگو باشد. چگونه احتمال خطر حمله واشنگتن به کشورهای را که به سازمانهای تروریستی کمک و یا اینکه سلاحهای کشتار جمعی تولید میکنند، حدث می‌زنید؟

برژنسکی: اگر کشورهای خاورمیانه اینکار را بکنند، رژیم بوش حتماً تماشاگر بی تفاوتی نخواهد بود. اما دقیقاً مهم است که بر درگیریهای دیگر در خاورمیانه توجه شود. مخصوصاً درگیریهای دائمی بین اسرائیل و فلسطینی‌ها. امریکا نباید پاسیف تماشاگر قلع و قمع طرفین درگیر باشد.

اشپیگل: شما جدیداً نوشته‌اید که جهت گیری رژیم بوش نسبت به عراق (demagogisch fixirt) منحرف کننده است؟

برژنسکی: مسئله پیچیده عراق، غلو آمیز برجسته شده، پیش از همه درمقایسه با کره شمالی که ما را به مقابله با او می‌طلبید. من کره شمالی را برای ثبات جهان مسئله‌ای جدا تهدید آمیز می‌بینم.

اشپیگل: از کجا چنین استنباطی می‌آید؟

برژنسکی: تأثیری که واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهمراه داشت این مسئله را ثابت میکند.

اشپیگل: اعضای مهم رژیم (بوش) روز واقعه را شروع آغاز یک تاریخ جدید میدانند، آیا شما هم همینطور؟

برژنسکی: این روز امریکا را تقریباً دگرگون کرد. همچنین شیوه‌ای را که تاکنون سیاست اجرا میشد، تغییر داد. البته برای دیگر کشورهای جهان در حقیقت چنین اهمیتی نداشت. اما اگر تغییری برای تنها ابر قدرت جهان بوجود آید، اجباراً تأثیرش را بر سیستم جهانی خواهد گذاشت.

اشپیگل: "هلموت اشمیت" (صدر اعظم اسبق آلمان) نوشته است که سیاست خارجی کنونی امریکا تحت تأثیر یک ناسیونالیسم خود مرکزین که توسط یک اقلیت نئوکسنرواتو ارائه میشود، قرار دارد. آیا او راست می‌گوید؟

برژنسکی: البته رُل مسیحی‌های دست راستی در امریکا خیلی مهم است. همچنین خطر جدیدی که از جانب تروریست جهانی احساس میشود. باید هیستری دائمی افکار عمومی را در رابطه با تروریسم و عراق بدان اضافه کرد، و فشاری که از طرف رژیم در این رابطه صورت میگردد، را باید در نظر گرفت.

اشپیگل: آیا این راه اشتباهه موقعی آغاز شد که ایالات متحده جنگ علیه تروریسم را اعلام کرد؟

برژنسکی: من همیشه تأکید کرده‌ام که با دشمن میتوان مبارزه کرد، ولی نه با تکنیک. جنگ علیه تروریست دقیقاً چنین است، مثل اینکه سال ۱۹۳۹ به جنگ صاعقه وار اعلام جنگ می‌شد، تروریسم یک تکنیک است، که انسانها آنرا بکار می‌برند، که اگر انسان بخواهد با آن بجنگد، باید تفاوتی برای آن قائل شود. نباید اینطور در نظر بگیریم که یک درگیری مذهبی است، بلکه باید تروریسم را در رابطه با مسائل و مشکلات خاور میانه دید.

یک پناهنده ایرانی در ترکیه به قتل رسید!

سیاست های غیرمسولانه و ضدپناهندگی دفتر UNHCR و وحشیگری های پلیس ترکیه یک بار دیگر جان یک پناهجوی دردمند ایرانی را که برای گریز از جهنم رژیم جنایتکار و مرتجع جمهوری اسلامی از ایران خارج شده و در ترکیه تقاضای پناهندگی نموده بود ، گرفت. متنی که ملاحظه می کنید، نامه اعتراضی و حق طلبانه گروهی از پناهندگان ایرانی در شهر "افیون" ترکیه در این رابطه ، می باشد. ما ضمن محکوم نمودن سیاستهای ضدپناهندگی دفتر UNHCR و اعمال غیرانسانی و جنایتکارانه دولت و پلیس ترکیه ، از حقوق برحق این پناهندگان حمایت نموده و از تمامی افراد و نیروهای مترقی و آزادی خواه می خواهیم که در هر چه رساتر ساختن فریاد اعتراض این پناهجویان ، به هر شکل ممکن به آنان یاری رسانند.

اطلاعیه شماره کمی پناهجویان شهر افیون

بعضی در سبیل به اطلاع تمام افراد و سازمانها مدافع حقوق بشری رسانیم که متأسفانه یکبار دیگر بخوردیم غرانسانی و غیر اخلاقی کمساریای عالی پناهندهگان در ترکیه فاجعه آفرید و باعث مرگ

پناهجوی دیگری شد !!

آقای علی سلیمانی زاده به شماره کسب 4907-S که در تاریخ ۲۰۰۳-۴-۲۰ جهت اعتراض به درب ساختمان UNHCR فرستاده شده است ، همانروز به درخواست مسئولان دفتر UNHCR توسط پلیس دستگیر و در تاریخ ۲۰۰۳-۵-۰۶ خبر فوت او ، اعلام

شده است !
بعضی خاطر ما تعدادی از پناهجویان ترکیه ضمن اعتراض شدید به نحوه برخورد افیونی آن

کمیساریا که منجر به مرگ این پناهجوی ایرانی شده که مدت ۴ سال را در انتظار مرگ آن سازمان با وجود تمام مصائب و مشکلات بسر برده بوده است ، از تمام انساندوستان و فعالان حقوق بشر در سراسر دنیا می خواهیم با شنیدن صدای مرکز مظلومانه او ، با اعتراض

مؤثر و زیر فشار قرار دادن مسئولان این دفتر حقوق پناهندگی
Fax: 0090 312 4412173
Tel: 0090 312 4412592
0090 312 4411696

صدای اعتراض شنیده می شود را به گوش مسئولان آن دفتر UNHCR رسانده زمینهی تکرار این گونهی فحاشی را از محل اجرای کنترالین سال ۱۹۵۱ ژنو از بین ببرند.
شورای هماهنگی پناهجویان شهر افیون

چه نارواست که ما را مهاجرین نام نهاده اند چه را که این به معنی ترک دیار گفتگان است آخر ما به میل خود جلای وطن نکرده ایم تا وطن دیگری اختیار کنیم

و نیز به سرزمینی نیامده ایم که شاید برای همیشه در آنجا ماندگار شویم

ما را گریزانده اند ، رانده اند ، تبعید کرده اند و در این کشور ، که در آن مقیم گشته ایم انتظار بازگشت را داریم

و کوچکنترین تغییر در آنسوی مرزها از نگاهایمان پوشیده نمی ماند

با بی تابی از هر تازه واردی پرسشها می کنیم بی آنکه خبری را فراموش کنیم

و آنچه که روی داده را نمی بخشیم

نه ، سکوت لحظه ها فریبمان نمی دهد

چرا که صدای ضجه ها را از زندانهای دوردست می شنویم

مهاجر

سروده ای از برتولت برشت

مگر نه این است که ما خود خبرنگارهایی هستیم

که شرح جنایات را به این سوی مرز آورده ایم؟

تک تکمان با کفش های پاره ، ره می پیماییم

و ننگی را آشکار می کنیم که وطنمان را آلوده است

اما هیچ یک از ما اینجا نخواهد ماند

آخرین کلام ناگفته مانده است.



مارکسیسم به زبان مارکس

(واژه نامه) (۴)

تهیه و تنظیم از: ا. بهرنگ

کشور و در هر عصری ، حد متوسط وسایل زندگی به طور مشخص معلوم و معین می باشد." (سرمایه ، جلد ۱)

از خودبیگانگی کار / کار بیگانه شده (Alienation of Labour / Estranged Labour) : "کارگر هرچه بیشتر ثروت تولید می کند ، و هرچه قدرت و دامنه تولیدش افزایش می یابد ، فقیرتر می شود. هرچه کالاهای بیشتری می آفریند ، خود به کالایی کم بها مبدل می گردد. تنزل و بی ارزشی جهان انسانی به نسبت مستقیم ترقی و گسترش ارزش جهان اشیاء ، وسعت می یابد. کار نه فقط کالا می آفریند ؛ بلکه خود و کارگر را نیز چون کالا تولید می کند... این امر به سادگی بدین معناست که شیء تولید شده توسط کار - محصول کار - اکنون به مثابه چیزی بیگانه ، همچون نیرویی مستقل از تولیدکننده [یعنی از کارگر] ، رویاروی او می ایستد. محصول کار ، کاری است که در یک شیء تجسم یافته و مادیت پیدا کرده است ، محصول کار یعنی شیئت یافتن کار. تحقق یافتن کار همانا شیئت یافتن آن است. در حیطه اقتصاد سیاسی ، تحقق و مادیت یافتن کار ، همچون جدایی از عالم واقعیات ؛ همچون گمگشتگی برای کارگر ، شیئت یافتن همچون گمگشتگی شیء و به بندگی شیء درآمدن ، و تملک همچون انفصال ، همچون بیگانگی پدیدار می گردد.

تحقق و مادیت یافتن کار تا بدان حد همچون گمگشتگی پدیدار می گردد که کارگر هستی خود را تا سرحد مرگ از گرسنگی ، از دست می دهد. شیئت یافتن تا بدان حد همچون گمگشتگی شیء پدیدار می شود که کارگر را نه فقط از وسایل معاش بلکه همچنین از وسایل کار خویش محروم ساخته و از هر دو حیث مورد غارت قرار می دهد. کار ، خود بدل به شیء [کالا] می شود ؛ شیئی [کالایی] که [برای کارگر] تنها با زحمت و تقلا فراوان ... دست یافتنی و قابل حصول می باشد. و تملک بر شیء تا آنجا و بدان حد همچون انفصال ، همچون بیگانگی پدیدار می گردد که هرچه کارگر اشیاء [کالاهای] بیشتری تولید می کند ، حاصل کمتری از آنها می برد و بیشتر تحت انقیاد محصول [کار] خویش ؛ تحت انقیاد سرمایه ، قرار می گیرد.

همه این برآمدها ناشی از این واقعیت است که رابطه کارگر با حاصل کارش ، رابطه با شیئی بیگانه است. ... هرچه کارگر بیشتر خود را صرف کار می کند ، جهان بیگانه اشیائی که خود در مقابل خویش می آفریند را نیرومندتر ، خود و دنیای درونی خویش را تهی تر ، و هر دو را کمتر از آن خود می سازد. درست مثل دین ، هرچه انسان بیشتر به خدا می پردازد قدر و منزلت کمتری برای خود باقی می گذارد."

"... اما بیگانگی نه فقط در حاصل تولید ، بلکه در روند تولید و در خود فعالیت تولیدی نیز پدید می آید. کارگر اگر خود را در عمل تولید از خود بیگانه نمی کرد

ارزش اضافه ی مطلق و نسبی (Absolute & Relative Surplus Value) "طولانی شدن و امتدادیابی ی روزانه ی کار [یعنی میزان کاری که کارگر طی ی یک روز انجام می دهد ؛ خواه روزکار یا شب کار] در وراء نقطه ای که کارگر فقط معادلی برای ارزش نیروی کار خویش تولید نموده است ، و تصرف این کار اضافه به وسیله ی سرمایه ، عبارت از تولید ارزش اضافه ی مطلق است. تولید ارزش اضافه ی مطلق ، پایه ی عمومی ی سیستم سرمایه داری و مبداء تولید ارزش اضافه ی نسبی ، است. در مورد اخیر [یعنی در تولید ارزش اضافه ی نسبی] روزانه ی کار پیشاپیش به دو قسمت تقسیم شده است: [۱] کار لازم [یعنی میزان کاری که کارگران با توجه به سطح متوسط رشد صنعتی جامعه و عصر خود لازم است انجام دهند تا مجموعا معادل اجتماعی ی نیازهای اولیه ، عمومی ی خویش را منطبق با استاندارد تثبیت شده ی معیشتی در آن جامعه و در آن عصر ، تولید نمایند] و [۲] کار اضافه [یعنی آنجا که دامنه ی کار به آن سوی محدوده و مرز کار لازم گسترش یافته و به تولید ارزش اضافه - که مارکس همچنین از آن تحت عنوان "کار بدون مزد" یا "کارپرداخت نشده" نام می برد - می انجامد]. برای آن که کار اضافه امتداد یافته و گسترش پیدا کند ، کار لازم ، به وسیله ی اسلوب و روش هایی که به کمک آنها معادل دستمزد در مدت زمان کمتری تولید می شود ، کوتاه می گردد. تولید ارزش اضافه ی مطلق ، منحصرأ به طول مدت زمان روزانه ی کار و با طولانی شدن آن سروکار پیدا می کند ، [حال آن که] تولید ارزش اضافه ی نسبی با منقلب ساختن و دگرگونی در پروسه های فنی ی کار و ترکیب اجتماعی ی جامعه ، انجام می گیرد." (سرمایه ، جلد ۱)

ارزش نیروی کار (Value of Labour Power) : "ارزش نیروی کار ، عینا مانند ارزش هر کالای دیگر ، بر حسب مدت زمانی که برای تولید و بازتولید این کالای ویژه لازم است ، تعیین می گردد. نیروی کار ، به مثابه ارزش ، تنها بیانگر کمیت معینی از کار متوسط اجتماعی ای است که در آن تجسم یافته است. نیروی کار تنها به مثابه توانایی ی شخص زنده وجود دارد. بنابر این ، تولید آن مستلزم وجود شخص زنده است. با تحقق وجود شخص ، تولید نیروی کار عبارت خواهد بود از بازتولید یا نگاهداری آن شخص. یک فرد زنده برای نگاهداری خود به مجموعه ای از وسایل معیشت نیازمند می باشد. بنابر این ، زمان کار لازم برای تولید نیروی کار [فرد مزبور] به زمان کاری که برای تولید وسایل معیشت او لازم است محاط می گردد. به عبارت دیگر ، ارزش نیروی کار عبارت از ارزش آن وسایل معیشتی است که برای نگاهداری صاحب نیروی کار لازم است. ... از سوی دیگر ، تعداد و میزان نیازمندی های به اصطلاح ضروری او و همچنین نحوه برآوردن آنها خود یک محصول تاریخی است و تا اندازه زیادی به درجه رشد و گسترش تمدن در این یا آن کشور و به طور مشخص تر به این امر بستگی دارد که طبقه کارگر یک کشور تحت چه شرایطی و با چه عادات و سطحی از رفاه تکوین یافته است. ... با این حال ، در هر

انسان نسبت به حیوان را بدل به پستی و کاستی می کند چرا که ... طبیعت را از وی ربوده است. کار بیگانه شده، به همان نحوه که فعالیت آزاد و خودانگیخته انسان را به وسیله بدل می کند، زندگی نوعی او را نیز به وسیله زیست فیزیکی تبدیل می کند. ۳- بنابراین این، کار بیگانه شده، وجود نوعی انسان - یعنی هم طبیعت و هم قابلیت و توانایی نوعی تفکر او - را به وجودی بیگانه با او و به وسیله ای برای زیست فردی او تبدیل می کند. کار بیگانه شده، انسان را از پیکره خویش؛ از طبیعت پیرامون اش، از ذات معنوی و از وجود انسانی خود، منفصل و بیگانه می سازد. ۴- نتیجه مستقیم بیگانگی انسان از محصول کارش، از فعالیت زندگی و از وجود نوعی خویش، بیگانگی انسان از انسان است. وقتی انسان رویاروی خویش می ایستد، [او در واقع] رویاروی سایر انسان ها قرار می گیرد. آنچه در مورد رابطه انسان با کار، با محصول کار و با شخص خودش صادق است، در مورد رابطه اش با سایر انسانها، کار و محصول کار آنها نیز مصداق می یابد."

"به طور کل، این موضوع که انسان از وجود نوعی خود بیگانه شده است، به این معنی است که هر انسانی از انسانهای دیگر، و هر یک از ذات انسانی خویش، بیگانه شده اند. کارگر، به واسطه کار بیگانه شده و منفصل از وجود خویش، همچنین ارتباط و رابطه یک شخص دیگر با کار، را به وجود می آورد؛ شخص دیگری که کار نمی کند و خارج از فرایند کار است. رابطه کارگر با کار، رابطه سرمایه دار ... با کار را به وجود می آورد. لذا، مالکیت خصوصی محصول، نتیجه و پی آمد محتوم کار بیگانه شده و رابطه خارجی کارگر با طبیعت و خود خویش است. بنابراین این، مالکیت خصوصی از تجزیه و تحلیل مقوله کار بیگانه شده مشتق می شود؛ یعنی از انسان بیگانه شده، کار از خودبیگانه، زندگی از خودبیگانه، انسان از خودبیگانه."

"البته، مقوله کار بیگانه شده (زندگی بیگانه شده) را ما از اقتصاد سیاسی و همچون نتیجه حرکت مالکیت خصوصی، دریافت کردیم. اما، تجزیه و تحلیل این مقوله نشان می دهد که هر چند مالکیت خصوصی اساس و علت کار بیگانه شده، به نظر می رسد، در واقعیت امر اما، نتیجه و معلول کار بیگانه شده است، درست مثل خدایان که اساساً نه علت سرگشتگی ذهن انسان بلکه معلول آن، می باشند، هر چند که در مراحل بعدی تأثیری متقابل میان شان وجود دارد." (تمامی نقل قول ها از: دستنوشته های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴)

چگونه ممکن بود در رابطه ای بیگانه با محصول فعالیت اش قرار گیرد؟ بنابراین این، اگر حاصل کار از خودبیگانگی ست، خود تولید باید بیگانگی ی فعال باشد؛ از خودبیگانگی ی فعالیت و فعالیت از خودبیگانه."

"آنچه که موجب از خودبیگانگی کار می شود، چیست؟

نخست آن که کار نسبت به کارگر، امری برون است، یعنی به هستی وجودی او تعلق ندارد و در نتیجه کارگر در جریان انجام کار، خود را نه تأیید بلکه انکار می کند؛ به جای احساس رضایت، رنج می برد؛ انرژی جسمی و فکری خود را آزادانه رشد نمی دهد، جسم خود را فرسوده و فکر خویش را تباه می سازد. به همین خاطر، کارگر فقط در ساعات بیکاری با خود احساس یگانگی می کند، حال آنکه در موقع کار از خود زده می شود. کار او داوطلبانه نیست، بلکه کاری تحمیلی و اجباری است. بنابراین این، کار خود یک نیاز نیست بلکه صرفاً وسیله ای است برای رفع نیازهای خارج از کار. ... و بلاخره این که؛ کار کارگر برای خود نیست بلکه برای دیگری ست و نیز آن که او در طول کار به خودش متعلق نیست بلکه به دیگری تعلق دارد."

"تا اینجا بیگانگی فعالیت عملی انسان، یعنی بیگانگی کار را از دو جنبه در نظر گرفته ایم: ۱- رابطه کارگر با محصول کار به مثابه شیئی بیگانه و حاکم بر او. ۲- رابطه کار با عمل تولیدی در طول کار. حال از این دو باید جنبه سوم کار بیگانه شده را استنتاج کنیم. ... از آنجا که کار بیگانه شده؛ اولاً طبیعت را از انسان و ثانیاً انسان را از خود، از کردار و فعالیت های حیاتی اش، بیگانه می کند؛ لذا، انسان را از هموعان خود نیز بیگانه ساخته، زندگی نوعی او را به وسیله ای برای زندگی فردی اش مبدل می سازد. کار بیگانه شده ابتدا زندگی نوعی و زندگی فردی انسان را با او بیگانه می کند و سپس، زندگی فردی را - در شکل مجرد و انتزاعی آن - به هدف و غایت شکل تجریدی و بیگانه شده ی زندگی نوعی بدل می سازد. چرا که کار؛ فعالیت زندگی، زندگی مولد، در ابتدا برای انسان تنها به عنوان وسیله ای برای ارضاء یک نیاز، یعنی نیاز به حفظ حیات و بقاء فیزیکی، پدیدار می شود. ولی زندگی مولد، یک زندگی نوعی است. زندگی ای است که زندگی می آفریند. کل خصوصیت یک نوع، یعنی خصوصیت نوعی اش، در نحوه فعالیت زندگی آن نوع نهفته است، و خصوصیت نوع انسان عبارت است از فعالیت آگاهانه آزاد. ... حیوان مستقیماً با فعالیت زندگی اش یکی است... اما انسان فعالیت زندگی اش را به محصول اراده و آگاهی خویش تبدیل می کند. ... کار بیگانه شده، با جدا کردن محصول تولید از انسان، زندگی نوعی و عینیت نوعی واقعی او را نیز از او جدا می کند، و برتری

تظاهرات ایستاده در حمایت از کارگران ایران

در حمایت از خواسته ها و اعتراضات وسیعی که کارگران صنایع مختلف و به ویژه کارگران بهشهر در ماههای اخیر بر علیه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی بر پا نمودند و در بزرگداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر، روز شنبه سوم ماه مه تظاهرات ایستاده ای در مقابل بانک ملی در لندن سازمان داده شد. شرکت کنندگان در این حرکت با سر دادن شعار به زبان های انگلیسی و فارسی، به افشای جنایات رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی بر علیه طبقه کارگر ایران پرداختند و با پخش اطلاعیه در میان عابرین به توضیح گوشه هایی از وضعیت وخامت بار کار و معاش کارگران زیر حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری جمهوری اسلامی مبادرت ورزیدند. این حرکت که به مدت ۲ ساعت به طول انجامید، توسط فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان سازمان داده شده بود.



مادر سنجری در گذشت!

با کمال تأسف مطلع شدیم که مادر سنجری (ماه منیر فرزانه) ، روز گذشته در سن ۸۰ سالگی در فرانسه در گذشت.

مادر سنجری به عنوان یکی از پرتلاش ترین مادرانی که در سازماندهی خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی بر علیه رژیم شاه در سال های پر التهاب جنبش مسلحانه در دهه ۵۰ نقش بارزی داشت ، برای اکثر خانواده ها و زندانیان سیاسی آن دوره چهره شناخته شده ای است. او مادر چریک های فدائی خلق ؛ رفقا خشایار و کیومرث سنجری بود که هر دو ، با مایه گذاشتن از همه زندگی و جان خود ، در راه آزادی توده های دربند ایران جنگیده و در همان سال های ۵۰ توسط دژخیمان رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به شهادت رسیدند.



مادر سنجری ، نه فقط همواره به خاطر فعالیت های افشاء گرانه خود و حمایت از راه و اهداف فرزندان کمونیست و انقلابیست مورد فشار و کینه مزدوران رژیم شاه قرار داشت ، بلکه پس از سقوط شاه نیز ، از طرف رژیم جمهوری اسلامی مورد تعقیب قرار گرفت. به همین خاطر ، او سال های آخر عمر خود را بالاجبار در شرایط سخت تبعید گذراند.

مراسم خاکسپاری این مادر مقاوم ، در تاریخ شنبه ۱۰ خرداد ماه (برابر با ۳۱ ماه مه) ساعت ۱۱ صبح ، در گورستان پرلاشتر پاریس (محل تجمع : درب اصلی) برگزار خواهد شد.

چریکهای فدایی خلق ایران

۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۲ (۲۱ ماه مه ۲۰۰۳)

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 208 - 8805621

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:
<http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمائید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

آدرس پست الکترونیک
e-mail address: ipfg@hotmail.com

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر